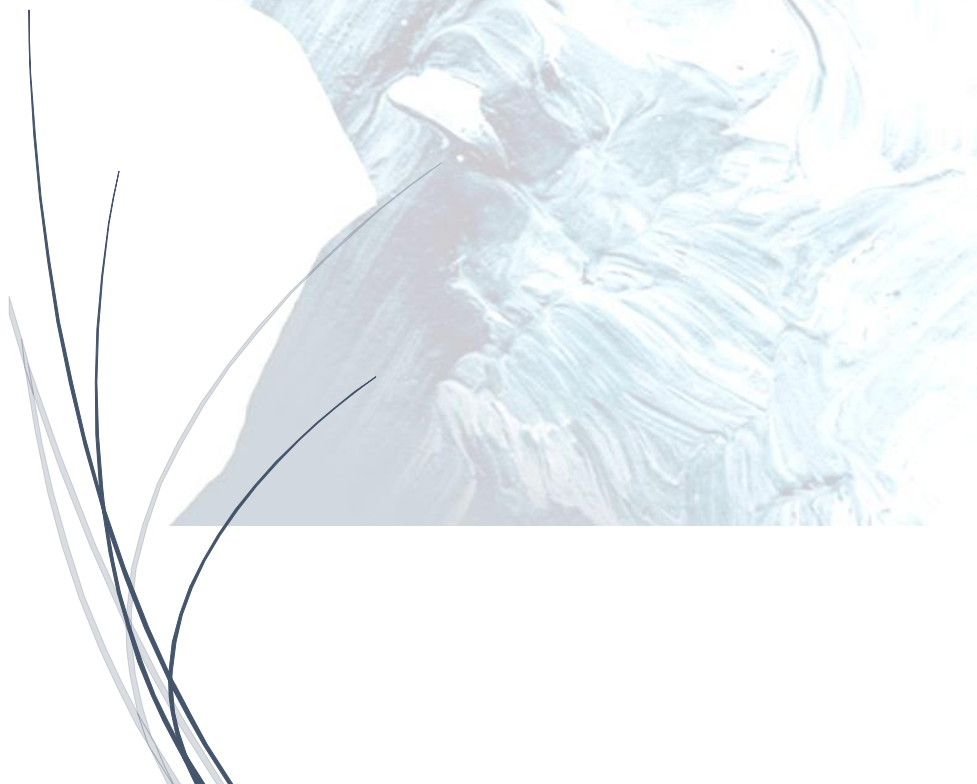




19 و 20 آبان 1404
دانشگاه تبریز، دانشکده ادبیات

چکیده مقالات اولین همایش ملی فلسفه معاصر ایران



نخستین همایش ملی فلسفه معاصر ایران

❖ زمان: 19 و 20 آبان 1404

❖ مکان: دانشکده ادبیات - دانشگاه تبریز

❖ دبیر علمی همایش: دکتر مسعود امید (استاد فلسفه دانشگاه تبریز)

❖ دبیر اجرایی: دکتر محمد اصغری (استاد فلسفه دانشگاه تبریز)

❖ مشارکت کنندگان همایش:

✓ انجمن حکمت و فلسفه ایران

✓ فرهنگستان علوم ایران

✓ انجمن فلسفه میان فرهنگی

✓ انجمن فلسفه دین ایران

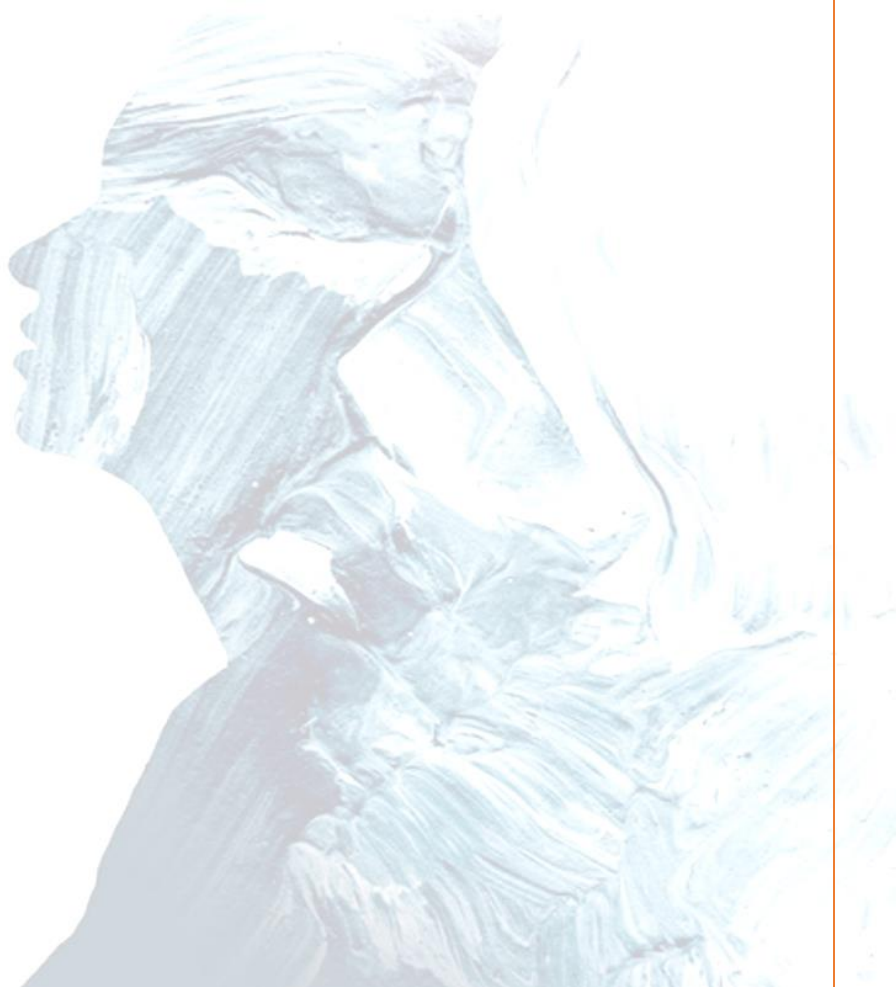
✓ بنیاد ایران شناسی استان آذربایجان شرقی

✓ موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

❖ تلفن: 041-33392162

❖ ناشر: انتشارات دانشگاه تبریز



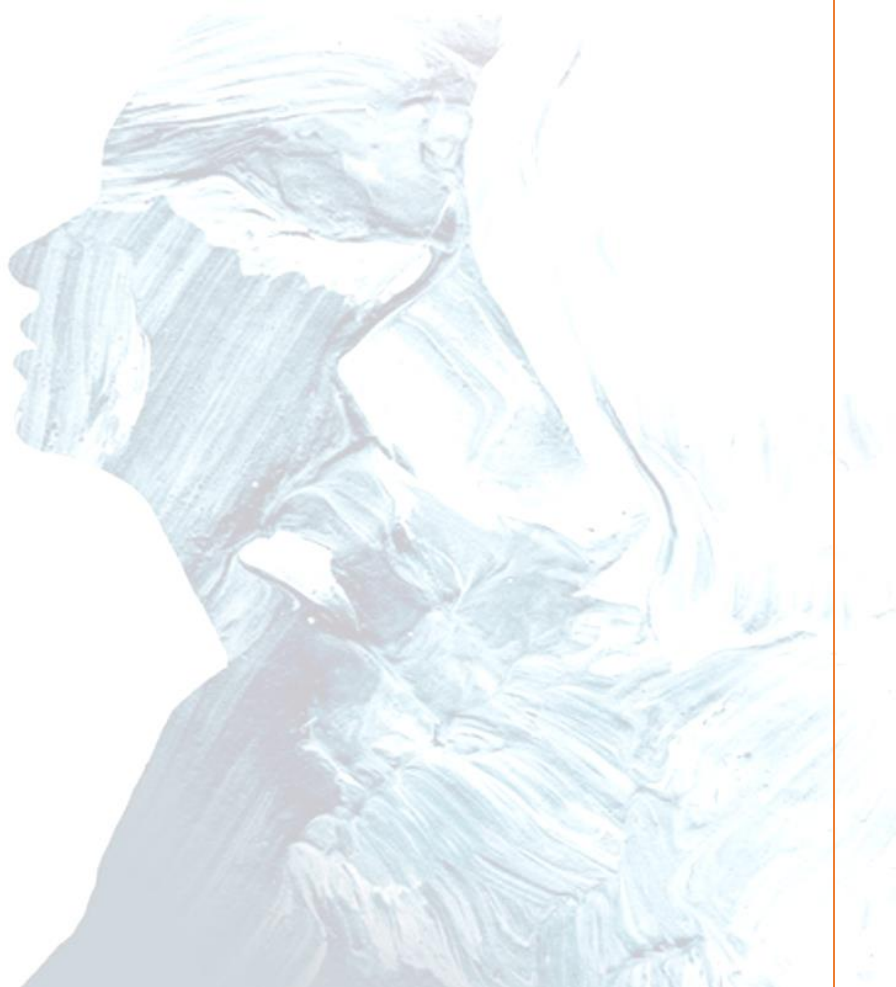


فهرست مطالب

- 7 سخن دبیر همایش / دکتر مسعود امید
- 10 در باب فلسفه معاصر ایران / دکتر مسعود امید
- 12 اندیشه‌ورزی در میانه ناپایداری مفاهیم و ارزش‌ها / دکتر محمدرضا بهشتی
- 13 بازتاب تقابل فلسفه‌های تحلیلی و قاره‌ای در فلسفه معاصر ایران / دکتر عبدالرزاق حسامی‌فر
- 15 پرسش در باب فلسفه معاصر ایران / دکتر جواد صافیان
- 17 مشروعیت فلسفه معاصر ایران / دکتر محمدتقی طباطبایی
- 19 در مسیر چگونه فلسفه‌ای برای ایران معاصر؟ / دکتر علی اصغر مصلح
- 21 نقدی بر هشتاد سال آموزش و پژوهش دانشگاهی فلسفه در ایران / دکتر یوسف نوظهور
- 23 نقش نهان گفتگو در بالندگی فلسفه معاصر ایران / دکتر احد فرامرز قراملکی
- 24 فلسفه تعلیم و تربیت در ایران / دکتر خسرو باقری نوع‌پرست
- 26 سیر تحول فلسفه اخلاق در ایران معاصر: از دوره قاجار تا امروز / دکتر حسین اترک
- 28 اصالت فلسفه ایرانی - اسلامی از دیدگاه هانری گربن / محمدامین شاهجویی
- 30 فلسفه هنر در ایران معاصر: چالش‌های یک سنت فکری در حاشیه / دکتر سیدامین کوشه‌ای
- 32 پدیده‌شناسی گشودگی نیستی؛ نقد خوانش عمودی ایزوتسو و بازتاب آن در اندیشه ایرانی / دکتر محمدمهدی فلاح
- 34 امکان گفتگوی فلسفی میان اندیشه ایرانی و مکتب کیوتو / دکتر محمد اصغری
- 35 مروری انتقادی بر ترجمه‌های فارسی گفتار در روش / دکتر سیدمصطفی شهرآیینی
- 37 فلسفه معاصر ایران در نوسان بین نفی و ابتدال / دکتر علیرضا ساعتی
- 39 تومیسم معاصر و ایران معاصر / دکتر حسن فتحی
- 41 آینده فلسفه در جهانی بازارمحور و هوش مصنوعی محور / دکتر حسین دباج
- 43 معضل محیط زیست ایران به مثابه یک بی‌عدالتی هرمنویتیکی / دکتر حسین شقاقی

- استقبال از فلسفه اروپائی در دوره‌های قاجار و پهلوی اول: کُنت دوگینو- ملا لالازار،
 45 افضل الملک کرمانی و محمدعلی فروغی/ دکتر سیدمجید صدرمجلس
- هرمنوتیک معاصرت و فلسفه علوم انسانی (تأملی بر دلالت‌های دیدگاه دیلتای برای فلسفه
 48 معاصر ایران)/ دکتر مالک شجاعی جشوقانی
- اعتباریات اجتماعی و سیالیت مؤلفه‌های فلسفه سیاسی/ دکتر قدرت‌اله قربانی
 50 از کانت تا عابدی شاهرودی: بحران معرفت نفس‌الامری و امکان علم حضوری/ مجید زمانی
 52 و فاطمه نظری
- از ذهن فلسفی تا زیست فلسفی: کاوشی پدیدارشناسانه در شکست زیست‌جهان فلسفه معاصر
 54 ایران/ امیر حامدی
- بررسی نسبت و چالش‌های بین فلسفه تطبیقی و فلسفه میان فرهنگی در ایران معاصر/ دکتر
 55 محمدحسن یعقوبیان قمشه
- گفتگوی سنت ایرانی و فلسفه معاصر: بازسازی همه‌جان‌نگاری صدرایی در پرتو
 57 نوحاسته‌گرایی/ دکتر احمد عبادی و فائزه ناطق
- علامه طباطبائی و معادله علم حصولی، علم به ماهیت؛ علم حضوری، علم به وجود/ دکتر
 59 سیداحمد حسینی سنگ‌چال
- تأملاتی در فلسفه اسلامی و فلسفه ایرانی: کاوشی در چیستی، خاستگاه و تأثیرات/ دکتر رضا
 60 غلامی
- نقش فلسفه معاصر ایران در بازتعریف مفهوم حکمرانی و مشروعیت سیاسی/ دکتر
 62 محمداسماعیل عبدالهی
- علامه طباطبائی در آیین نقد و مناظره: فلسفه اسلامی و افق‌های نو/ طیبیه کرمی
 63 دُر یتیم یا صدف عقیم؟: تحلیل وجودشناختی «از خود بیگانگی» به عنوان مسأله‌ای در فلسفه
 64 معاصر ایران/ دکتر عباس قربانی
- ورود فلسفه تحلیلی به ایران: از دیالکتیک سنت و مدرنیته تا نقد پسااستعماری نفوذ فکری/
 66 وحیده صادقی

- 67 دیالکتیک سنت، مدرنیته و پست‌مدرنیته در ایران معاصر: واکاوی تعاملات و تقابل‌های
گفتمانی / دکتر هادی امدادی‌فرد
- 68 شناخت غرب؛ چگونه اندیشمندان ایرانی فلسفه غرب را فهمیده‌اند؟ / دکتر سیدجواد میری
- 70 فلسفه دانشگاه در ایران / دکتر رضا ماحوزی
- 72 بحران معرفت‌شناختی در حقوق عمومی ایران: تحلیلی تبارشناسانه از دوگانگی میان کشف
حقیقت و نسبی‌گرایی / دکتر آیت مولایی و داود کاظمی
- 74 بررسی تطبیقی فلسفی هوش مصنوعی و هوش انسانی: از منظر فلسفه اسلامی و فلسفه غرب /
نیما نوروزی
- 75 طبیعت‌گرایی پنهان: خوانش طبیعت‌گرایانه از متافیزیک نقلی میرزای اصفهانی / محمدحسین
کلاهی
- 76 بازخوانی فلسفی حقیقت انسان: تحلیل تطبیقی دیدگاه هگل و اندیشه‌های فلسفی کریم
مجتهدی / صالح باغ‌شیرین
- 77 فهم غرب: چگونگی مواجهه متفکران ایرانی با فلسفه غرب / دکتر سیدجواد میری و فاطمه
احمدی
- 79 جرأت اندیشیدن داشته باش! فلسفه نقادانه کانت در ایران / دکتر شهین اعوانی
- 81 آموزش فلسفه اخلاق در ایران؛ دیروز، امروز و فردا / دکتر مهدی اخوان
- 83 نظریه عدالت سعدی؛ پادزهری بر حاکمیت الگوریتمی و فروکاستن آدمی به حیات برهنه /
دکتر علی‌پاشا عبدالهی
- 85 تحلیل نگاه فلسفی هدایت به انسان در مجموعه سایه‌روشن / دکتر ابراهیم رنجبر
- 86 معنای پیشامفهوم معاصرت فلسفه / دکتر وحید احمدی



سخن دبیر همایش



دکتر مسعود امید
دبیر علمی همایش

ما در ایران در حوزه ادبیات چیزی با عنوان ادبیات جدید و معاصر داریم؛ نیز در تاریخ ادبیات با چیزی با عنوان تاریخ ادبیات معاصر مواجه هستیم و حتی اخیراً آثاری از قبیل *متافیزیک شعر و فلسفه تاریخ ادبیات* نیز منتشر شده است. همچنین در حوزه کلام به عناوینی از قبیل *کلام جدید* برخورد می‌کنیم. از سوی دیگر با رشته‌های فلسفی جدیدی که در فلسفه کلاسیک ایران به چشم نمی‌خورند، مواجه هستیم؛ از قبیل معرفت‌شناسی، فلسفه دین، فلسفه اخلاق، فلسفه هنر و.... اما در این میان این عناوین جدید چرا عنوان فلسفه معاصر ایران به چشم نمی‌خورد یا مطرح نمی‌شود یا برجسته نیست؟ چرا می‌توان ادبیات یا شعر و رمان و... جدید ایران، کلام جدید ایران، رشته‌های فلسفی جدید ایران داشت، اما نه فلسفه جدید و معاصر ایران؟ آیا ایرانیان در دهه‌های اخیر در حوزه فلسفه‌ورزی و تولید آثار فلسفی ساکت و صامت بوده‌اند؟ اگر چنین نیست، پس دهه‌ها تولید مقاله و کتاب و سخنرانی و درسگفتار و کارگاه و.... فلسفی را در ذیل چه عنوانی باید فهم کرد؟ چه باید نامید این دایره و دامنه از بحث و تامل

و جدل و... فلسفی را؟ آیا فلسفی اندیشان ایرانی به موضوعات و مسایل جدید فلسفی نپرداخته‌اند؟ آیا ایرانیان متوجه موضوعات و مسایل جدید فلسفی نشده‌اند؟ آیا ایرانیان موضوعات و مسایل جدید فلسفی نداشتند؟ آیا ایرانیان متوجه حال و هوای فلسفی یا تفکر فلسفی جدید و قدیم در ایران نشده‌اند؟ موج مقالات و مباحث و درسگفتارها، کتاب‌ها، سخنرانی‌های فلسفی جدید که به طور کلی یا جزئی در فلسفه کلاسیک ایرانی به چشم نمی‌خورد، برای فلسفی اندیشان ایرانی پنهان و مغفول مانده است؟ یا اینکه فلسفی اندیشان ایرانی متوجه تمایز حال و هوای فلسفی گذشته و امروزشان هستند اما خود آگاهی فلسفی‌شان هنوز به درجه‌ای رشد نکرده است تا از طریق یک رویکرد یا روش یا... فلسفی مشخص این تمایز را تعریف و تحدید کنند؟

اما آیا زمان آن فرا نرسیده است تا این موضوع و مساله را به بحث بگذاریم و آرام آرام و به نحو فلسفی، مرزهای گذشته و حال فلسفی‌مان را وضوح و روشنی بخشیم؟ آیا می‌توان گفت که چالش سنت و مدرنیته به عنوان یک پروبلماتیک (پروبلماتیک سنت و تجدد)، به تدریج و در حال حاضر و با توجه به تاملات و نکات فلسفی اندیشان در اذعان به وجود جریان‌ها و گرایش‌های نظری و فلسفی، به یک پروبلم فلسفی با عنوان مساله فلسفه معاصر ایران منجر شده است؟ همایش فلسفه معاصر ایران نخستین گام برای طرح مسایل فوق و تلاش برای فهم معنی یا معانی چیزی به نام فلسفه معاصر ایران و نشان دادن چشم‌اندازی در راستای مسایل فوق است. شاید بتوان گفت هر نوع پاسخ در مورد مساله فلسفه معاصر و وجود و ماهیت آن، مستلزم فرض گرفتن خود آن و سپس قرار گرفتن در درون خود آن مساله و به بیان دیگر یکی از پاسخ‌های ممکن بدان و تایید آن است! مانند این سخن ارسطو که یا فلسفه را می‌پذیریم یا نمی‌پذیریم، ولی در هر دو صورت باید بپذیریم چرا که نفی و اثبات فلسفه مستلزم خود فلسفه یعنی بحث فلسفی است! فلسفه معاصر ایران همانند فلسفه کلاسیک ایران از موضوع مشخصی برخوردار نیست تا در باب عوارض ذاتی آن بحث شود؛ اما می‌توان معنی، موضوعیت، اهمیت، اصالت و حدود ویژه آن را به بحث گذاشت و در باب آن سخن گفت. مقالاتی که به همایش

فلسفه معاصر ایران ارسال شده است نوعی مشارکت در چیزی است که آن را فلسفه معاصر ایران نامیده‌ایم و در ذیل آن می‌گنجند. شاید این مشارکت آغازی است برای شکل‌گیری خودآگاهی فلسفی جدید ایرانیان.

به محض اطلاع رسانی این همایش از طریق رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی در اندک زمان کوتاه سه ماه استقبال بی‌نظیری از این همایش از جانب اساتید و پژوهشگران ایرانی چه در داخل کشور چه خارج از کشور صورت گرفت و مقالات زیادی به همایش رسید که بعد از ارزیابی چکیده 45 مقاله برای انتشار در این مجموعه انتخاب شد و مهلت اصل مقالات تا اسفندماه سال جاری تعیین شد که بعد از دریافت متن کامل مقالات، مقالات مورد ارزیابی و داوری قرار خواهند گرفت و مقالات تایید شده در فرایند داوری در مجله پژوهش‌های فلسفی در تابستان 1405 تحت عنوان ویژه نامه «فلسفه معاصر ایران» منتشر خواهد شد. از بابت این مشارکت از تمام فلسفی‌اندیشان و فلسفه‌دوستان و محققان سپاسگزاریم؛ اما نیک می‌دانیم که همگی راهی طولانی در پیش داریم.

آبان 1404

در باب فلسفه معاصر ایران



مسعود امید

(استاد گروه فلسفه، دانشگاه تبریز)

masoud_omid1345@yahoo.com

ایران بهره‌مند از میراث فلسفی کلاسیک و ویژه خود یعنی جریان‌های فلسفی (مشایی و اشراقی و صدرایی) و حتی به نظر برخی، مکاتب فلسفی کلاسیک خود (مکتب خراسان، شیراز و تبریز و اصفهان و...) است. اما ایران در دوره اخیر و در سایه مواجهه نظری و فلسفی با مدرنیته و فلسفه‌های جدید، شاهد ظهور زمینه‌ها ظرفیت‌های جدید و به تبع آن تاملات و مطالعات و تحقیقات فلسفی متفاوت و متمایزی از سنت فلسفی خود بوده است. ایرانیان در صد و اندی سال اخیر، به موضوعات و مسایل و روش‌ها و رویکردهای فلسفی متفاوتی روی آورده‌اند. آنچه در باب وضعیت فلسفی ایران معاصر آشکار است آن است که ایران معاصر در حال از سر گذراندن تجربیات فلسفی جدیدی است و در حال و هوای فلسفی جدیدی قرار گرفته است. از جهت سلبی، می‌توان به روشنی ادعا کرد که ظرفیت‌ها، موضوعات، مسایل، مباحث نو، تجربیات و حال و هوای جدید فلسفی، عیناً و/یا کلاً، امکان تطبیق، گنجایش و اندراج در میراث و سنت فلسفی یا تاویل به آن را ندارند. اما از جهت ایجابی، به نظر می‌رسد که وقت آن است تا زمینه طرح حوزه‌ای مستقل به نام *فلسفه معاصر ایران* فراهم آید. اما اذعان به این

وجه اخیر و ایجابی، مستلزم طرح و پاسخ به پرسش‌هایی اساسی است از قبیل اینکه: اولاً معنا و محتوا و مصداق و حدود و... این حال و هوا و تجربه جدید فلسفی چیست؟ ثانیاً آیا می‌توان از امکان و بنیادگذاری چیزی نو و متمایز از میراث فلسفی به نام فلسفه معاصر ایران سخن گفت؟ این مقاله به عنوان یک درآمد، عهده‌دار پرداختن به دو وجه فوق و پاسخ تفصیلی به سوالات مذکور است. این مقاله با معنی‌داری و امکان حوزه و مجموعه‌ای مستقل و فلسفی با نام فلسفه معاصر ایران موافق است. به نظر می‌رسد که پروبلماتیک سنت و تجدید در ادامه به پروبلم فلسفه معاصر ایران انجامیده است.

واژگان کلیدی: تاریخ فلسفه ایران، مدرنیته فلسفی، مواجهه فلسفی با مدرنیته، آگاهی فلسفی جدید، مسایل فلسفی جدید، جریان‌های فلسفی جدید



اندیشه‌ورزی در میانه ناپایداری مفاهیم و ارزش‌ها



محمدرضا حسینی بهشتی

دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تهران

mrbeheshti@ut.ac.ir

تحولات پی‌درپی در عرصه مفاهیم و نگرش‌هایی که مایه اتفاق نظر نسبی در چند دهه اخیر بوده‌اند و نیز تزلزل ارزش‌هایی که در جهت‌گیری‌های فردی و جمعی بشر نقشی راهبر ایفا می‌کردند، اندیشه‌ورزی در جهان امروز را با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو ساخته‌اند. اگر این سخن هگل را بیاد بیاوریم که فلسفه، زمانه خود را به مفهوم درمی‌آورد، به نظر می‌رسد چنین کاری در زمانه ما موانع زیادی را در پیش رو داشته باشد. اصل این تجربه، هرچند بدون پیشینه نیست و در مقاطعی تاریخی همچون سرآغازهای فلسفه در یونان باستان و در دوره نوزایی نیز رخ داده است؛ اما ابعاد آن در زمانه کنونی به لحاظ گستره و ژرفا کم سابقه است. گفتاری که ارائه خواهد شد با نظر به تحولات پرشتاب در عرصه علم، تکنیک و طبیعت بر دشواری فلسفه ورزی معاصر پرتو می‌افکند و پرسش‌هایی مبرم را پیش چشم می‌آورد.

واژگان کلیدی: ناپایداری مفاهیم، دگرگونی ارزش‌ها، فلسفه و زمانه.

بازتاب تقابل فلسفه‌های تحلیلی و قاره‌ای در فلسفه معاصر ایران



عبدالرزاق حسامی‌فر

(استاد گروه فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی)

ahesamifa@hum.ikiu.ac.ir

فلسفه قرن بیستم به دو جریان مهم فلسفی تقسیم می‌شود: فلسفه تحلیلی و فلسفه قاره‌ای. هریک از این دو جریان، در درون خود از چند جریان فلسفی تشکیل شده‌اند. در فلسفه تحلیلی دو گرایش «منطقی» و «زبان طبیعی» مطرح هستند و در فلسفه قاره‌ای جریان‌های مهم فلسفی از قبیل اگزیستانسیالیسم، پدیدارشناسی، پست‌مدرنیسم، هرمنوتیک، نوتومیسم، نوکانتیسم و نوهگلیسم مطرح هستند. اگرچه فلسفه تحلیلی و فلسفه قاره‌ای به صورت دو جریان فلسفی متخالف در قرن بیستم در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، ولی زمینه‌های فکری آن‌ها را می‌توان در فلسفه‌های قرن هفدهم تا نوزدهم مشاهده کرد. بازتاب این تقابل در فلسفه معاصر ایران در دهه شصت ظاهر شد؛ به طوری که در این دهه، دو جبهه مقابل «هایدگری» و «پوپری» در فضای فکری کشور شکل گرفت. در جبهه هایدگری، استادان گرانقدر آقایان احمد فردید، دکتر رضا داوری اردکانی و شاگردان این استادان قرار داشتند، و در جبهه پوپری، استاد گرانقدر آقای دکتر عبدالکریم سروش و شاگردان ایشان حضور داشتند. دو مسئله مهم مطرح در نزاع

فکری این دو گروه، یکی مسئله «ماهیت غرب» و دیگری مسئله «جامعه باز» مطرح در اندیشه پوپر بود و مناقده میان این دو گروه به صورت چاپ مقالاتی در مجله کیهان فرهنگی ظاهر شد. البته اندیشه‌های فیلسوفان دو جریان تحلیلی و قاره‌ای پیش از آن که در تقابل فکری استادان فلسفه کشور ظاهر شود، به صورت ترجمه آثار فیلسوفان این دو جریان در فضای فکری کشور مطرح شده بود و در این میان، آثار فیلسوفان تحلیلی، به ویژه آثار برتراند راسل و ویتگنشتاین، زودتر به فارسی ترجمه شد، و ترجمه آثار هایدگر با اندکی تأخیر صورت گرفت. همچنین بحث در باره اندیشه‌های فیلسوفان دو جریان به صورت مستقل و بدون تقابل با جریان مقابل، از سال‌ها قبل در گفتار و نوشتار استادان فلسفه کشور وجود داشت اما از دهه شصت بازتاب تقابل دو جریان به صورت تقابل دو گروه از استادان و شاگردان فلسفه کشور ظاهر شد. در این مقاله هدف تحلیل بی طرفانه محل نزاع در تقابل یادشده است.

واژگان کلیدی: فلسفه تحلیلی، فلسفه قاره‌ای، اگزیستانسیالیسم، فردید، داوری، سروش.

پرسش در باب فلسفه معاصر ایران



محمدجواد صافیان

(دانشیار گروه فلسفه غرب، دانشگاه اصفهان)

safian@ltr.ui.ac.ir

آیا چیزی به نام فلسفه معاصر ایران وجود دارد؟ اگر پاسخ مثبت است مهم ترین اوصاف آن کدام است؟ در صورتی که وجود نداشته باشد آیا وجود آن ممتنع است یا ممکن؟ اگر ممتنع است جهت امتناع آن چیست و اگر ممکن است شرط امکان آن کدام است؟ از سوی دیگر ملاک معاصرت چیست؟ به نظر می رسد پاسخ به این پرسش منوط به تأملی در باب حقیقت زمان و تمیز زمان تقویمی از زمان تقویمی است. زمان تفکر و از جمله زمان تفکر فلسفی زمان تاریخی است و نه زمان تقویمی، گرچه زمان تاریخی نسبتی با زمان تقویمی دارد. اگر این گونه باشد فلسفه معاصر فلسفه ای خواهد بود که به عصر تاریخی کنونی تعلق دارد و در این صورت این پرسش مطرح می شود که آیا ایران واجد دوره تاریخی جدیدی است؟ اگر پاسخ مثبت است آن دوره از چه موقع و چگونه آغاز شده است؟ و اوصاف ذاتی آن کدام است؟ حال اگر ایران به دوره جدیدی وارد شده است آیا واجد فلسفه ای که تعلق ذاتی به این دوره داشته باشد نیز هست یا خیر؟ پاسخ به این پرسش وابسته به پاسخ به این پرسش کلی تر است که فلسفه

چه نسبتی با زمان دارد؟ هگل فلسفه را به جغد مینروا تشبیه می کرد که شبانگاه به پرواز در می آید. شب هنگامی است که همه حوادث واقع شده است و جغد پرندۀ تیزبینی است که همه چیز را در آرامش شب تحت نظر دارد. بنابراین فلسفه آنگاه که طوفان حوادث برخاسته است و بحران فراگیر شده است چشمان تیز خود را می گشاید تا دریابد که چه اتفاقی افتاده است؟ ریشه های آنچه اتفاق افتاده است چیست و امکان ها در پس آنچه به وقوع پیوسته است کدام است؟ فلسفه خودآگاهی به وضع زمانه است. چنین فلسفه ای، فلسفه معاصر خواهد بود. خودآگاهی با طرح پرسش حاصل می شود زیرا اگر پرسش نباشد آگاهی و خودآگاهی به وقوع نخواهد پیوست. اگر چنین باشد فلسفه های مشاع و اشراق و متعالیه و گزارش های جدید و امروزی از آنها تا آنجا که ناظر به وضعیت کنونی تاریخی ما نیستند در زمرۀ فلسفه معاصر نخواهند بود. علاوه بر این فلسفه های غربی قدیم و جدید و معاصر نیز که در ایران شرح و تدریس می شوند، فلسفه معاصر ایرانی نخواهند بود، هرچند بومی و وطنی شده باشند. از سوی دیگر فلسفه تفکری تاریخی است که با ویژگی های خاص خود یونانی است و از یونان وارد عالم اسلامی و مسیحی و یهودی و از آنجا به دوره جدید، شده است و در هر دوره ای تحول پیدا کرده است تا آنکه در دوره معاصر به معانی و جهات گوناگون به پایان رسیده است. نشانه های پایان آن را در وضعیت کنونی تفکر فلسفی در اروپا و آمریکا به خوبی می توان مشاهده کرد. امروزه فلسفه در بهترین حالت به تاریخ فلسفه و نیز به فلسفه های مضاف و فلسفه های تحلیلی که علوم جدید را الگوی خود قرار می دهند، تبدیل شده است. در این صورت آیا می توان هم چنان از فلسفه معاصر ایرانی سخن گفت؟

واژگان کلیدی: فلسفه معاصر ایران، معاصرت، زمان تاریخی، خودآگاهی فلسفی، نسبت

فلسفه و زمان.

مشروعیت فلسفه معاصر ایران



محمد تقی طباطبائی

(استادیار گروه فلسفه، دانشگاه تهران)

shahedt@ut.ac.ir

سرنوشت گریزناپذیر هر فلسفی ایرانی روبرویی با پرسش دشوار مشروعیت است. تا زمانی که فلسفیان نتوانند بدین پرسش پاسخ دهند که چه پیوندی با خرد زیسته ایرانیان از یک سو و خرد فلسفی انسان امروزم دارند، در برابر هر گونه پژوهش و فلسفیدن ایشان، این پرسش سهمگین ایستاده است که آیا می‌توان به نحو مشروعی از «وجود» فلسفه در ایران معاصر سخن گفت. فلسفی از آن رو که فلسفی است در پیوند با این هر دو خرد زیسته می‌اندیشد چرا که این هر دو در زندگی او جاری است. او باید بتواند به پیوند این دو فهم از خرد بیندیشد و این اندیشه هر چه باشد نمی‌تواند تلاشی یک‌تنه باشد و این گفت‌وگو باید تاریخی از گفت‌وگوها باشد که ایران معاصر از دل آن سر برآورده است. با این حال دشواری بزرگ در راه این گفت‌وگو آن است که آشنایی ایرانیان با فلسفه جدید بنا بر توافقی ناگفته، امری وارداتی، تحمیلی و برهم‌زننده فلسفه قدیم دانسته شده است. البته این ادعا نه تنها درباره فلسفه که درباره نظام آموزش، نظام دانش جدید و دانشگاه نیز هست، هر چند بر فلسفی روشن است که این همه، استوار بر بی‌پایه و بیگانه دانستن فلسفه جدید در ایران است. ازین رو فلسفی در پرداختن به

چالش مشروعیت خویش ناگزیر است به مشروعیت نظام دانش جدید، دانشگاه و نظام آموزش جدید در ایران پردازد و دشواری خویش را در بافت بزرگ‌تر تاریخی و فرهنگی بنگرد. در این پژوهش نشان داده می‌شود که نه تنها دانشگاه و دانش و فلسفه جدید وارداتی نیستند بلکه تأسیس دانشگاه تهران و گروه فلسفه آن، میوه تلاش‌های دست کم صد و اندی ساله ایرانیان برای مشارکت در خرد زیسته انسان امروزی است. این تلاش مانند هر تلاش تجربی دیگر، متکثر و چندسویه است و بدون از سر گذراندن چنین تلاش بس‌گونه‌ای مشروعیت فلسفی امروز بازشناختنی نیست. پاسخ به پرسش از مشروعیت ناگزیر وابسته به برساختن پیوندی استوار با این تجربه متکثر تاریخی است و تا زمانی که فلسفی چنین کاری نکرده باشد شایسته است تنها به «پژوهش» درباره فلسفه و نه فلسفیدن پردازد. هدف از این پژوهش در گام نخست طرح پرسش از مشروعیت و سپس تلاش برای پاسخ‌گویی بدان است هر چند همان گونه که به حق انتظار می‌رود هر اندازه این پرسش بایسته و گریزناپذیر است، پاسخ‌های گوناگونی می‌توان بدان داد و در نوع پاسخ بدان هیچ بایستگی‌ای در کار نیست.

واژگان کلیدی: فلسفه معاصر ایران، مشروعیت فلسفه، خرد زیسته، فلسفه جدید، دانشگاه و نظام دانش جدید.

در مسیر چگونه فلسفه‌ای برای ایران معاصر؟



علی اصغر مصلح

(استاد گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی)

aamosleh@atu.ac.ir

کوشش‌های آموزشی و پژوهشی با عنوان «فلسفه» را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: «فلسفه‌خوانی»، «فلسفه‌دانی» و «فیلسوفی». به تبع همین تقسیم فلسفه‌خوان، فلسفه‌دان و فیلسوف را می‌توانیم از هم جدا کنیم. با فرض اینکه فعالیت‌های دانشگاهی و غیردانشگاهی در ایران، در نهایت به‌سوی شکل‌گیری «فلسفه» و فیلسوفانی در ایران معاصر است، این فلسفه و فیلسوفانش چگونه خواهند بود؟ از هنگامی که تحولات بزرگ اجتماعی و فرهنگی در ایران آغاز شد، برخی سعی در درک جهان و ایرانِ مدرن از منظری فلسفی داشته‌اند. این گونه کوشش‌ها نسبتی با شرایط متلاطم و متشتت جهان ایرانی داشته و صرف درنوردیدن راه‌های متفاوت و متعارضی شده است. استادان و پژوهشگران فلسفه در ایران مدرن، سراغ همه حوزه‌ها و جریان‌های بزرگ فلسفی غرب رفته‌اند، اما هنوز نتوانسته‌اند اسباب و بنیاد گسست و پریشانی جهان ایرانی را دریابند و برای آن علل‌ی بیابند. وضع تفکر فلسفی در ایران معاصر نمودی از پریشانی و سرگردانی فرهنگ ایرانی است. فلسفه‌دانی ایرانیان معاصر را می‌توان آینه و نمودی

از ذهن و روح ایرانیان معاصر دانست. از جهانی که دچار گسست و تعلیق میان گذشته و اکنون است، نمی‌توان انتظار برون تراویدن فلسفه‌ای درست و درمان داشت. در این شرایط اگر هم فلسفه‌پاره‌هایی شکل گرفته باشد، در حد پرتابه‌هایی از اندیشه است. حداکثر کاری که پژوهش‌های منظم فلسفی می‌توانند انجام دهند، جمع کردن همین جوشش و رویش‌های پاره‌پاره است. در جهانی که فلسفه‌های سنتی، جز با بازخوانی و واسازی نمی‌توانند ادامه حیات دهند و فلسفه‌های نظام‌مند مدرن به پایان رسیده‌اند، در صدد دستیابی به چگونه فلسفه‌ای برای ایران معاصر هستیم؟

واژگان کلیدی: فلسفه ایران معاصر، فلسفه‌خوانی، فلسفه‌دانی، فیلسوفی، بحران تفکر فلسفی.



نقدی بر هشتاد سال آموزش و پژوهش دانشگاهی فلسفه در ایران



یوسف نوظهور

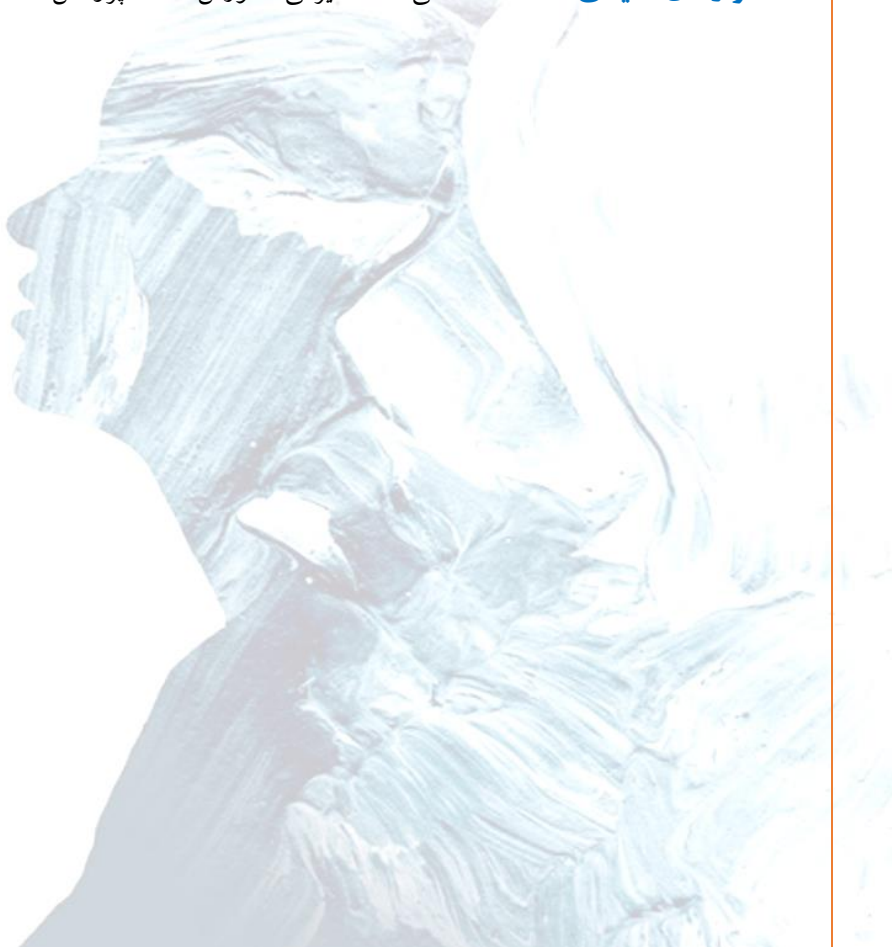
(دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی)

ynozohour@atu.ac.ir

از تأسیس دانشگاه در ایران، قریب یک قرن می‌گذرد و گروه فلسفه دانشگاه تهران، یکی از نخستین دپارتمان‌های دانشگاهی در ایران به‌شمار می‌رود. پس از آن، دانشگاه‌های دیگر ایران نیز به امر آموزش و پژوهش فلسفی کمر همّت بستند. اکنون پس از گذر چندین دهه از فعالیت‌های دانشگاهی در این قلمرو، شایسته است با رویکردی انتقادی تاریخ پر فراز و نشیب آن را کاویده و دستاوردها و کامیابی‌ها و ناکامی‌هایش تحلیل و بررسی شود. این مقاله عهده‌دار این امر خطیر شده و با نگاهی به مأموریت‌های ذاتی دانشگاه و الزامات و اقتضائات خاص رشته فلسفه، به‌مثابه یک دیسپلین دانشگاهی، تلاش کرده است وضع آموزش و پژوهش فلسفه دانشگاهی را در ایران معاصر ارزیابی کند. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که آموزش آکادمیک فلسفه در ایران از آغاز با اختلالاتی در حوزه نگرش‌ها، روش‌ها، اولویت‌ها و اهداف مواجه بوده است و برون‌رفت از شرایط فعلی حاکم بر گروه‌های آموزش فلسفه،

مستلزم بازنگری و تغییر پارادایم، مبتنی بر درکی نوین از نیازهای فکری جامعه ایران معاصر و داشتن چشم‌اندازی از مسائل آینده آن می‌باشد.

واژگان کلیدی: فلسفه دانشگاهی، فلسفه ایرانی، آموزش فلسفه، پژوهش فلسفه.



نقش نهان گفتگو در بالندگی فلسفه معاصر ایران



احمد فرامرز قراملکی

(استاد بازنشسته دانشگاه تهران و بنیاد پژوهش‌های اسلامی)

ghmaleki@ut.ac.ir

بالندگی تاریخی فلسفه مرهون گفتگوی معرفتی فیلسوفان است. به عنوان مثال، متافیزیک ارسطو حاصل گفتگوی ارسطو با پیشینیان است. اساساً فکر گفتگوی درونی و گفتگو فکر بیرونی است. فلسفه معاصر ایران از جهات گوناگونی نیازمند گفتگوبه مثابه فهم است. نقش گفتگو در بالندگی (ژرف‌نگری، توسعه قلمرو اندیشه فلسفی و نوآوری) در ایران معاصر، بیش و کم نهان مانده‌است. اگر گفتگویی نیز هست، در مفیدترین صورت آن گفتگو برای تفاهم است و نه فهم و مشارکت در آشکارشدگی هستی. گفتگو در شکل‌های ناروای آن مانند چونه زنی به مثابه مذاکره سیاسی یا تجاری و گفتگو به مثابه ستیز کلامی مانع بالندگی در فلسفه می‌شود. نیاز فلسفه معاصر ایران به گفتگو در چند زمینه است: گفتگو با اهل تفکیک، گفتگو با سخنگویان یا میراث کلامی، عرفانی و فلسفی، گفتگوی میان رشته‌ای، گفتگو با حرفه‌ها در بستر واقعیت عینی زندگی حرفه‌ای، گفتگو با اهالی ادبیات داستانی و رمان و به طور کلی هنر. توجه به نقش نهان گفتگو در بالندگی فلسفه ضرورت بازشناسی آن از برادران دروغین گفتگو و جستجو از الگوی موثر گفتگو را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی: نهان گفتگو، فلسفه معاصر ایران.

فلسفه تعلیم و تربیت در ایران



خسرو باقری نوع پرست

(استاد گروه فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه تهران)

khabagheri@ut.ac.ir

در حدود هشتاد سال پیش، یک بررسی جدی در مورد وضع فلسفه تعلیم و تربیت در ایران انجام شد. این بررسی به دعوت سازمان برنامه و توسط هیأت مشاوران ماوراء بحار صورت گرفت. سه نتیجه اصلی این بررسی عبارت بود از: ضعف فلسفه تعلیم و تربیت در ایران، نخبه گرایی مدموم ناشی از نفوذ فرهنگ فرانسوی، و پیشنهاد دمکراتیک کردن فلسفه تعلیم و تربیت طبق نمونه ایالات متحده امریکا (طوسی، 1340). در واقع، این گزارش بیش از آن که دغدغه دمکراسی داشته باشد، زمینه ساز جایگزینی نفوذ الگوی امریکایی به جای الگوی فرانسوی بود که از زمان تأسیس دارالفنون آغاز شده بود. رویکردهای اساسی در فلسفه تعلیم و تربیت ایران از دو منشأ اروپایی (آلمانی و سوئیسی) و امریکایی سرچشمه گرفته است. منشأ آلمانی توسط محمدباقر (1283-1336) تحت تأثیر اندیشه های گنورگ کرشنشتاینر (1854-1932) به ظهور رسید. هوشیار (1316) علایق فلسفی داشته و در کتاب محوری خود، اصول آموزش و پرورش (هوشیار، 1355)، به شرح اصول مورد نظر کرشنشتاینر پرداخته است. منشأ امریکایی فلسفه تعلیم و تربیت، توسط علی شریعتمداری (1302-1395)

تحت تأثیر اندیشه‌های جان دیویی (1952-1859) تحقق یافت. شریعتمداری (1385) فلسفه پراگماتیسم را به منزله مبنایی قابل قبول در بنیان تعلیم و تربیت در نظر گرفت. بر این اساس، تفکر معطوف به حل مسأله، مهم‌ترین محوری است که همه ابعاد تعلیم و تربیت باید در پیرامون آن شکل بگیرد. منشأ سوئیسی توسط علی محمد کاردان (1386-1306) (1392؛ 1398) و غلامحسین شکوهی (1395-1305) تحت تأثیر دیدگاه ژان پیاژه (1896-1980) شکل گرفت. این گرایش از ویژگی روان‌شناختی-فلسفی برخوردار بود و نمی‌توان آن را به طور محض فلسفی دانست. جنبه فلسفی این گرایش، معطوف به سازه‌گرایی بوده است. رویکرد پیاژه به طور غالب سازه‌گرایانه و به نحو ضمنی ساختارگرایانه بود. شکوهی (1363) در کتاب روش آموزش حساب و هندسه، سازه‌گرایی پیاژه‌ای را به طور غالب به کار گرفته است. پاره‌ای تلاش‌ها نیز معطوف به این بوده که بر اساس فلسفه‌های اسلامی (ابن سینا یا صدرای شیرازی) به استنتاج‌های تربیتی بپردازند (از جمله، علم الهدی، 1388؛ صادقزاده در مبنای نظری تحول بنیادین، 1390). من کوشیده‌ام بر اساس رویکردی در خصوص عاملیت آدمی (باقری، 1399) راهی در فلسفه تعلیم و تربیت بگشایم. این رویکرد به عاملیت انسان، در حوزه معرفت‌شناختی به واقع‌گرایی سازه‌گرایانه و در حوزه ارزش‌شناختی به سنت‌گرایی تحولی منجر می‌شود (باقری، 1387 و 1389). این رویکرد متضمن نقد دیدگاه‌های پراگماتیستی و سازه‌گرایی محض است.

واژگان کلیدی: فلسفه تعلیم و تربیت، نخبه‌گرایی، عاملیت انسان.

سیر تحول فلسفه اخلاق در ایران معاصر: از دوره قاجار تا امروز



حسین اترک

(دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه زنجان)

atrak.h@znu.ac.ir

فلسفه اخلاق در ایران معاصر، داستانی پرفراز و نشیب از گفت‌وگوی سنت و مدرنیته است. این سیر تحول، بازتابی از مواجهه جامعه ایران با اندیشه‌های جدید غربی، بازخوانی میراث فلسفی و عرفانی خود و پاسخگویی به چالش‌های سیاسی و اجتماعی دوران مختلف است. از میانه دوره قاجار که نخستین آشنایی‌های جدی با فلسفه‌های اخلاقی غرب رخ داد تا مباحث پیچیده و چندصدایی امروز، فلسفه اخلاق در ایران همواره نقش محوری در بازتعریف «انسان ایده‌آل ایرانی» داشته است. در دوره قاجار، فلسفه اخلاق به شکل سنتی و در چارچوب‌های حکمت اسلامی-ایرانی و به ویژه متأثر از اندیشه‌های اخلاقی عرفانی (مانند/حیاء علوم‌الدین غزالی) تدریس و تبلیغ می‌شد. با این حال، دو جریان اصلی زمینه‌ساز تحولات بعدی شدند: 1) مواجهه با غرب و اعزام دانشجویان به اروپا و ترجمه آثار غربی، ایرانیان را برای نخستین بار با مفاهیمی چون «لیبرالیسم»، «سکولاریسم» و «حقوق بشر» آشنا کرد. این آشنایی، پرسش‌های بنیادینی درباره مبانی سنتی اخلاق ایجاد کرد. 2) ظهور روشنفکران اصلاح‌طلب، مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی، که با نقد سنت‌های دینی و اجتماعی،

خواستار اخلاقی مبتنی بر عقلانیت، قانون‌مداری، آزادی و پیشرفت شدند. در این دوره، تقابل اصلی بین «اخلاق دینی سنتی» و «اخلاق عرفی مدرن» شکل گرفت. انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ه.ش) نقطه عطفی بود که در آن مباحث اخلاقی، رنگ سیاسی و اجتماعی به خود گرفت. پس از مشروطه، نیاز به بازتعریف مبانی نظری اخلاق بیشتر احساس شد. دوره پهلوی دوم دوره اوج‌گیری گفت‌وگو و تقابل میان جریان‌های فکری مختلفی در حوزه اخلاق بود. در این دوره، از سویی اندیشمندان بزرگی مانند علامه طباطبایی و مرتضی مطهری به تدریج ظهور کردند. این افراد، گرچه اوج تأثیرشان در دهه‌های بعد بود، اما پایه‌های بازخوانی فلسفی و عقلی از اخلاق اسلامی را بنا نهادند. از سوی دیگر، رویکردهای فلسفی غرب‌گرا ظهور پیدا کردند. روشنفکرانی مانند احمد فردید و داریوش شایگان به معرفی و نقد فلسفه‌های اخلاقی غرب پرداختند و اندیشمندانی مانند علی شریعتی به بازتعریف اخلاق اجتماعی و انقلابی اسلام پرداختند. پس از انقلاب اسلامی فضای فلسفه اخلاق در ایران وارد مرحله جدیدی شد. فلسفه اخلاق به عنوان یک رشته آکادمیک در دانشگاه‌ها تثبیت شد. مراکز پژوهشی به تولید آثار نظام‌مند در زمینه فلسفه اخلاق پرداختند و جریان‌های فکری متنوعی چون: جریان حکمت متعالیه، سنت‌گرایان، نواندیشان دینی و روشنفکران سکولار در حوزه فلسفه اخلاق شکل گرفت.

واژگان کلیدی: فلسفه اخلاق، قاجار، اخلاق سیاسی، اخلاق دینی سنتی، اخلاق سکولار.

اصالت فلسفه ایرانی-اسلامی از دیدگاه هانری کُربن



محمدامین شاهجوئی

عضو هیئت علمی گروه فلسفه اسلامی و حکمت معاصر، پژوهشکده فلسفه، پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

mshahjouei@yahoo.com

هانری کُربن (Henry Corbin) (1903-1978م)، فیلسوف شرق شناس فرانسوی، رئیس سابق بخش مطالعات ایرانی در مؤسسه ایران شناسی فرانسه در تهران (Institut Français d'Iranologie) و پایه گذار مجموعه کتابخانه ایرانی (Bibliothèque iranienne)، در پرتو گونه متمایزی از شرق شناسی (Orientalisme)، مدرسه ممتازی از ایران شناسی را تأسیس می کند که بر تارک آن، حکمت الهی حکمای ایرانی و اسلامی (Théosophie) می درخشد. از جمله آثار برجسته او، با همکاری سیدحسین نصر (متوگد 1312ش)، کتاب تاریخ فلسفه اسلامی (Histoire de la philosophie islamique) است که از جمله وجوه برجسته آن را تأکید بر اصالت فلسفه ایرانی-اسلامی (Originalité) تشکیل می دهد؛ فلسفه ای که برخی از پژوهشگران، عمدتاً اروپایی، با نگاهی اروپامحور (Eurocentrique)، آن را صرفاً تقلید، تکرار یا محاکاتی از فلسفه یونانی، یا حداکثر، التقاط آن با پاره ای از آموزه های اسلامی، و نه چیزی بیش از آن، دانسته بودند. کربن، یک «مستشرق» است، به معنایی که

شهاب‌الدین یحیی سهروردی (549-587ق)، معروف به شیخ اشراق، «شیخ شهید»، به این کلمه می‌دهد؛ یعنی طالب شرق (Quêteur de l'Orient)، و کسی که می‌خواهد از «عُربت غریبه» خویش رها شود. ایران‌شناسی کُربَن، در سایه چنین رویکردی به شرق‌شناسی است که از دیگر گونه‌های این حوزه از مطالعات تمایز می‌یابد. ایران نزد وی، فقط یک مَلّت یا امپراطوری نیست؛ بلکه عالمی معنوی و کانونی در تاریخ ادیان است. مقاله حاضر می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که «وجوه اصیل (originel) فلسفه ایرانی-اسلامی (philosophie irano-islamique) از منظر هانری کُربَن به عنوان مبانی معرفت‌شناختی مکتب ایران‌شناسی وی که در تمدن، تاریخ، ادبیات، فرهنگ، هنر و تصوّف ایرانی، بازتاب خیره‌کننده دارد، کدام‌اند و چه افق‌های نوینی را فراروی محققان این عرصه می‌گشایند؟»؛ فلسفه‌ای که به باور پژوهشگری چون کُربَن، گنجی از معنویت در آن نهفته است که می‌ارزد تا انسان، عمری را در راه کشف و عرضه آن به انسان معاصر صرف کند. شناخت سهم کُربَن در شکل‌گیری (formation) فلسفه معاصر ایران، فعلیت آن (actualité) و نگاه نوین محققان اروپایی بدان، از جمله دستاوردهای این مقاله است.

واژگان کلیدی: هانری کُربَن، اصالت، فلسفه ایرانی-اسلامی، فلسفه معاصر ایران، شرق-شناسی، ایران‌شناسی، شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی.

فلسفه هنر در ایران معاصر: چالش‌های یک سنت فکری در حاشیه



سید امیر کوشه‌ای

(پژوهشگر مؤسسه نوارغنون)

ایرانیان از اواخر دوره قاجار و اوایل پهلوی، عمدتاً از طریق هنرمندان و روشنفکران (و نه دانش‌آموختگان فلسفه) و از مسیر ترجمه متن‌های دست دوم غربی با مباحث فلسفه هنر آشنا شده‌اند. با اینکه از جایی به بعد، فلسفه‌خوانده‌ها نیز سهمی در این حوزه بر عهده گرفتند و به ویژه در دو دهه اخیر و با مشارکت دانش‌آموختگان فلسفه هنر شاهد تحولات چشم‌گیری هستیم، اما همچنان «فلسفه هنر در ایران معاصر»، وضعیتی ویژه دارد. هنوز آموزش این رشته عمدتاً در دانشکده‌های هنر دنبال می‌شود، و بسیاری از درس‌های مرتبط با این رشته توسط استادان هنر و برای دانشجویان هنر تدریس می‌شود. در نتیجه، بسیاری از مفاهیم فلسفی این حوزه نیز به درستی در زبان فارسی هضم نشده‌اند و چه بسیار مقالات و پایان‌نامه‌هایی که عبارت «زیباشناسی» و «زیبایی‌شناسی» را در عنوان خود جای داده‌اند بی‌آنکه مشخص باشد ارتباط آنها با این شاخه از فلسفه چیست. از سوی دیگر، تلقی غالب این است که فلسفه هنر در ایران ذیل اندیشه فلسفی مغرب‌زمین صورت‌بندی می‌شود و نهایت تلاش‌ها، در مسیر فهم درست و بازگویی همان ایده‌ها بوده است. این در حالی است که تأملات فلسفی درباره هنر

در ایران معاصر مسیری پرچالش اما پویا داشته است. با توجه به فقدان تاریخ مدون برای این تأملات، نیاز داریم زمینه‌های مرتبط را به درستی شناسایی کنیم و اجازه دهیم که اندیشه‌ها و تأملات گروه‌های مختلف در چارچوبی فلسفی بازخوانی شود. چنین رویکردی به ما امکان می‌دهد تا نه تنها از کلیشه‌های مرسوم فاصله بگیریم، بلکه امکان کشف سنت منحصر به فرد خودمان را در مواجهه با پرسش‌های فلسفی هنر فراهم آوریم.

واژگان کلیدی: فلسفه هنر، زیباشناسی، سنت فکری ایران معاصر، ترجمه و انتقال مفاهیم فلسفی، مواجهه ایرانی با فلسفه غرب.



پدیده‌شناسی گشودگی نیستی؛

نقد خوانش عمودی ایزوتسو و بازتاب آن در اندیشه ایرانی



محمد مهدی فلاح

دانشجوی پسادکتری، دانشگاه توینگن آلمان)

m.mahdi.fallah@gmail.com

توشیهیکو ایزوتسو در کوشش تطبیقی خود برای تفسیر ذن و دائو در پرتو عرفان اسلامی، فهمی «عمودی» از نیستی عرضه کرد: حرکتی از سطح پدیدار به ساحت مطلق، که در آن معنا از بالا بر پدیده‌ها فرو می‌تابد. این تفسیر، متأثر از متافیزیک مراتب وجود و از ساختار «بالا/پایین» در زبان عرفانی تبعیت می‌کند. اما در تفکر شرق دور، تجربه نیستی نه به صورت صعود یا نزول، بلکه در گشودگی بی‌مرکز خود پدیده تحقق می‌یابد؛ جایی که استعاره‌های عمودی اگر نگوییم بی‌وجه دست‌کم مورد سوءظن هستند. مطابق با توضیحات متفکران مکتب کیوتو، «نیستی» همان نحوه گشودگی پدیده است، نه مقصدی فراتر از آن. در این معنا، رویکردی که بتوان آن را «پدیده‌شناسانه» نامید، جایگزین پدیدارشناسی عمودی می‌شود. پدیده‌شناسی گشودگی بر خود پدیده تأکید دارد، نه بر پدیدارشدن چیزی ورای آن. در برابر تلقی ایزوتسو، که تفکر شرق دور را بر اساس الگوی عروجی عرفان اسلامی و استعاره‌های بالا و پایین فهمید، می‌توان نشان داد که تجربه شرقی از نیستی فاقد چنین جهت‌مندی‌ای است.

ایزوتسو با برگردان تجربه نیستی در ذن به ساختار عمودی صعود به مطلق، از منظر پدیده‌شناختی تفسیری جدید از شرق ارائه داده که در نسل‌های بعدی فیلسوفان ایرانی تداوم یافت. این مقاله، با تمایز نهادن میان پدیدارشناسی و پدیده‌شناسی و با نقد استعاره‌های عمودی در خوانش ایزوتسو، می‌کوشد نشان دهد که تفکر شرق در افق گشودگی غیرعمودی پدیده رخ می‌دهد. این نقد نه نفی عمودیت در عرفان اسلامی، بلکه بازشناسی محدودیت‌های آن در فهم شرق است. از رهگذر این بازنگری، امکان تازه‌ای برای فلسفه‌ورزی شرقی در افق تجربه بی‌مرکز و غیرمراتبی نیستی گشوده می‌شود.

واژگان کلیدی: پدیده‌شناسی گشودگی، توشیهیکو ایزوتسو، نیستی، تفکر شرق دور، عرفان اسلامی.



امکان گفتگوی فلسفی میان اندیشه ایرانی و مکتب کیوتو



محمد اصغری

(استاد گروه فلسفه، دانشگاه تبریز)

m-asghari@Tabrizu.ac.ir

در این مقاله سعی داریم نشان دهیم که در عصر حاضر که گفتگوی میان فرهنگی و مطالعات تطبیقی در حیطه‌های فرهنگی و اجتماعی در حال گسترش است، بین اندیشه فلسفی فیلسوفان مکتب کیوتو و اندیشه متفکران معاصر ایرانی امکان گفتگوی فلسفی وجود دارد. در سنت ایرانی تفکر سنی و تفکر غربی از دوره قاجار تا امروز در کنارهم گاهی در تعامل گاهی در تقابل سیر کرده‌اند. از دیگر سو در مکتب کیوتو ژاپن فیلسوفانی مثل نیشیدا کیتارو و نیشیتانی کیچی و تاناها‌هاجیمه سنت بودیستی خودشان را با سنت فلسفی مغرب زمین تلفیق کردند و مکتب کیوتو را تاسیس نمودند که در آن تفکر مفهومی با تفکر شهودی در قالب تفکر مبتنی بر نیستی پای ریزی شد. امروزه نسل معاصر مکتب کیوتو به سمت مطالعات میان فرهنگی گرایش یافته و این امر امکان بیشتری برای دیالوگ با سنت ایرانی را فراهم کرده است.

واژگان کلیدی: مکتب کیوتو، فلسفه معاصر ایرانی، مطالعات میان فرهنگی، فلسفه غرب و

سنت ایرانی - اسلامی.

مروری انتقادی بر ترجمه‌های فارسی گفتار در روش



سیدمصطفی شهر آیینی

(استاد گروه پژوهشی فلسفه اسلامی و حکمت معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

m-shahraeini@ihcs.ac.ir

دکارت پدر دوارن جدید در غرب است و گفتار در روش به زبانی بس ساده و آسان‌یاب این مهم را در خود آشکار می‌سازد. اینک اگر قرار باشد یکی از بهترین راه‌های - اگر نگوئیم بهترین راه - آشنایی کشوری مانند ایران را با فلسفه دوران جدید غرب نشان دهیم، بی‌گمان بازگردان همین اثر به زبان فارسی است؛ اتفاقی که خوش‌بختانه برای ما ایرانیان رخ داده است، و نخستین آشنایی فارسی‌زبانان با فلسفه جدید غرب از رهگذر ترجمه گفتار در روش بوده است. این اثر را در دو سده گذشته در فاصله‌ای هفتادساله یعنی از 1240 تا 1310، سه‌بار به فارسی برگردانده‌اند که کمتر اثری می‌توان در تاریخ فلسفه غرب نام برد که تا کنون سه‌بار آن را به فارسی بازگردانده باشیم. اما آنچه پیداست و جای بسی درنگ دارد اینکه گرچه این آشنایی از حدود دو سده پیش، و از مسیری کمابیش درست آغاز شده، چنان‌که باید و شاید در جامعه ما تأثیر نگذاشته و تحولی شگرف و چشمگیر در جان و جهان ما، از آن گونه که در

جان و جهان غریبان سراغ داریم، به بار نیاورده است. این تأثیرگذاری نه در سطح جامعه که در میان دانشگاهیان و حتی در میان فلسفه‌خوانده‌ها نیز برجسته نیست و امروزه اثر چندانی از پیوند میان علم و فلسفه، از آن نوعی که در نگاه دکارت محوریت داشت و در غرب فراگیر است، در جامعه دانشگاهی ما به چشم نمی‌خورد. در این نوشته کوتاه می‌کوشیم به آسیب‌شناسی این موضوع بپردازیم و با تمرکز بر ترجمه‌های سه‌گانه از گفتار در روش، با نگاهی انتقادی به واکاوی علل و عوامل دخیل در این وضع بپردازیم.

واژگان کلیدی: فلسفه جدید، دکارت، گفتار در روش، کنت گوینو، افضل‌الملک کرمانی، محمدعلی فروغی.



فلسفه معاصر ایران در نوسان بین نفی و ابتدال



علیرضا ساعتی

(دکتری فلسفه از دانشکده ریاضیات و فیزیک پلی تکنیک آتن)

saati.philosophy@gmail.com

حدود دو قرن است که فلسفه در جهان کاملاً دارای وجهه دانشگاهی است. هر دانشگاهی هم خوانش خود از فلسفه را با اتکاء بر سنت فلسفی‌ای که دارد ارائه می‌دهد و نه ضرورتاً عقل آزاد بدان سان که در ارسطو به عنوان فلسفه در جدی‌ترین معنای خود انتظار داریم. اما معمولاً چند نکته مشترک بین گروه فلسفه‌هایی می‌باشد که یا چشم‌اندازهایی را به تصویر کشیده‌اند که در هر تعریف ممکن از خود چشم فلسفه را به گروه دوخته‌اند، و یا اینکه در آموزش و پژوهش با استقلال فکری و مالی و تخصص چشمگیر یا دوران ساز اساتید و کثرت مطالب جدید، سهم عمده‌ای در روشن نگاه داشتن مشعل معرفت بر عهده می‌گیرند، و یا مهمتر از همه، بواسطه‌ای در فلسفه مؤسس بوده‌اند. سرزمین ایران در مقایسه با این سه مورد، دیر زمانی است که با داشتن فلاسفه مؤسس از فارابی تا علامه طباطبایی، از مکتب مشاء تا مکتب تهران، نه تنها گوی سبقت را از برخی کشورها که حوزه فلسفی ایشان به خاموشی گرائید رپوده است، بلکه تلاش چشمگیری جهت روشن نگاه داشتن آتش فلسفه در ایران و بلکه معرفی قوام آن به جهان، بالاخص متأخر توسط هانری کربن و علامه سید جلال الدین آشتیانی را شاهد بوده است. رخداد قوام بخشی که به نظر می‌رسد رو به افول است. بلافصله بعد از انقلاب اسلامی در

سال 57 و سلیقه خوانش حواله تاریخی در فلسفه که تاریخ را به مثابه حواله کرد در وجه حامل می‌بیند و پایان تاریخ را به تماشا نشسته است، ضمن دادن اصالت به زوایایی از تفکر که می‌توانست هر چیز متعالی باشد جز فلسفه، با چیرگی بر گروه فلسفه دانشگاه تهران، روایت از غرب به مثابه نفسانیت و جذب و تربیت شاگردان بر مذاق فوق، سرنوشت امروز ما را رقم زد. حوزه‌های علمیه در مقابل بدون هیچ اطلاع تخصصی از غرب، و کار مستقل و پر بها در فلسفه اسلامی با تکیه بر دین منهای اخلاق کمر به ذبح مقولاتی بستند که اصلاً فلسفه نبود! مجرای رخ دادن اتفاقات فوق که برای فلسفه در ایران هر روز مرگ را زیستن بوده است آدرس‌های مشخصی دارد که به تصریح قابل نام بردن است: 1. مرجعیت کتاب تاریخ فلسفه کاپلستون در دانشگاه‌ها بدون هیچ استدلال - مقابلی برای مطالعه. 2. عدم تخصص جدی و عمیق اساتید در یک دوره و یک فیلسوف که معمول مدرسین شده است: از طالس تا راسل. و نه فراتر! کما اینکه ما در تمام رشته‌های علوم انسانی فاقد سعادت داشتن متخصصی هستیم! 3. مقایسه‌ها و رقابت انداختن ناموجه فلسفه غرب و اسلامی بدون هیچ مجله یا ژورنال تخصصی و تحلیلی که دیگر به نحو غیر توصیفی به جداگانه به موضوع بپردازد، یا حداقل در یک فضای آکادمیک شاهد حضور مثلاً سه یا چهار استاد هم‌زمان در کلاس باشیم. 4. عدم استقلال علمی استاد که معمولاً مؤدی به حضور دانشجو تا دوره دکتری می‌گردد، بی آنکه هنوز دارای مسئله‌ای مشخص در شاخه‌ای تخصصی در رشته خود باشد. 5. عدم اختصاص بودجه‌های مکفی برای کار پژوهشی یا استخدام استاد میهمان تا هیئت علمی به پژوهشی تازه و دست اول مشغول باشند. 6. آوردن علوم انسانی ذیل عنوان اسلامی ضربه‌ای بود که از کتب دبیرستان بیش از همه به فلسفه وارد شد و 7، 8، 9... که برای هر عنوان به تفصیل ادله‌ای به عنوان آسیب‌شناسی فلسفه در ایران معاصر مترتب است.

واژگان کلیدی: فلسفه معاصر ایران، ابتدال، آسیب‌شناسی فلسفه در ایران معاصر، گروه

فلسفه دانشگاه‌ها.

تومیسم معاصر و ایران معاصر



حسن فتحی

(دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تبریز)

fathi@tabrizu.ac.ir

در این مقاله سعی داریم حضور تومیسم در ایران معاصر را از دو منظر مورد بحث قرار دهیم. یکی حضور مباحث مطرح در میان تومیستهای معاصر در کشور ماست بدان گونه که در تاریخ فکری خود ایران مسیر خویش را طی کرده و به امروز رسیده است، بی آنکه تأثیری از توماس در طول تاریخ خودش پذیرفته باشد، هرچند که ممکن است با آثار ترجمه شده تومیستی امروز در تعامل بوده و تأثیر و تأثر هم داشته باشد. دیگری حضور تومیستهای معاصر در ایران با آثارشان است که به نام خودشان ترجمه و منتشر شده است. لذا ابتدا به تشابه تومیسم معاصر به سنت فلسفی ایران می‌نگریم. آنچه به عنوان «تومیسم» در حدود یک‌ونیم سده اخیر در اروپا و آمریکا احیا و ترویج می‌شود، در واقع در پیشینه یونانی‌اش با پیشینه یونانی تفکر فلسفی ایران مشترک است. افلاطون و ارسطو و افلوطین به همان اندازه که در شکل‌گیری و استمرار تومیسم مؤثر بوده‌اند در شکل‌گیری و استمرار فلسفه اسلامی نیز مؤثر بوده‌اند. اما دو نکته تاریخی را نیز در این خصوص باید به خاطر آورد. یکی اینکه شروع فلسفه اسلامی عمدتاً در محیط تفکر مسیحی و از مجرای فیلسوفان مسیحی بوده است. نسل اول استادان فلسفه در جهان اسلام عمدتاً مسیحی بودند و مسائل مهم در خصوص نحوه پذیرش فلسفه یونانی در

جهان اسلام شباهت زیادی با مسائل مشابه در جهان مسیحیت داشته است. دیگری سنت فلسفه اسلامی از فارابی تا ابن رشد است که عملاً از مؤلفه‌های بسیار مهم در تئیه آموزه‌های تومیستی است. از این رو در تعلیمات فلسفی-دینی جهان اسلام، آن انقطاع یا نوساناتی که در جهان غرب در خصوص تعلیمات فلسفی-دینی‌شان شاهد هستیم، کمتر رخ داده است. تقریباً از همان زمانی که در غرب احیای تومیسیم (در برابر اقتدار مدرنیته) را شاهد هستیم، در ایران توجه به غرب مدرن را می‌بینیم. شاید بتوان گفت که توجه به غرب مدرن در ایران معاصر عمدتاً دو مسیر متقابل را می‌پیمود: غرب‌گرایی و غرب‌ستیزی. امروزه آشنایی ایرانیان با غرب وضعیت بهتری پیدا کرده است و به نظر می‌آید در همین راستا به جاست که به جریان تومیسیم معاصر در جهان مسیحیت به نحو گسترده‌تر و عمیقی توجه شود.

واژگان کلیدی: تومیسیم معاصر، ایران معاصر، فلسفه اسلامی، مدرنیته



آینده فلسفه در جهانی بازار محور و هوش مصنوعی محور



حسین دباغ

(استادیار دانشگاه نورث استرن، لندن، انگلستان)

hosein.dabbagh@gmail.com

در این گفتار، به افول جایگاه فلسفه و علوم انسانی در جهانی می‌پردازم که بیش از پیش در سیطره منطق بازار و شتاب تکنولوژیکی قرار گرفته است. نشان خواهم داد که سیاست‌های نتولیرالی در آموزش عالی که ارزش علم را به سودآوری اقتصادی فرو می‌کاهند اکنون شکل تازه‌ای از سرمایه‌داری به خود گرفته‌اند؛ سرمایه‌داری‌ای که بر هوش مصنوعی و استخراج داده بنا شده است. دانشگاه‌ها دیگر صرفاً نهادهایی برای تربیت نیروی کار نیستند، بلکه به کارگاه‌هایی تبدیل شده‌اند که در آن خود اندیشه انسانی در معرض استحاله و کالایی شدن است. در برابر این وضعیت، از ضرورت فلسفه دفاع می‌کنم؛ دانشی که قدرت داوری، تأمل اخلاقی، و شجاعت پرسش از روایت‌های مسلط را در انسان زنده نگاه می‌دارد. در روزگاری که سیستم‌های هوش مصنوعی منطق سرمایه‌داری را تشدید می‌کنند، خطر این نیست که ماشین‌ها بتوانند "بیندیشند"، بلکه آن است که انسان به تقلید از ماشین بیندیشد. فلسفه به ما می‌آموزاند که عقلانیت، تنها محاسبه نیست، بلکه راه و سلوکی برای یافتن معنا و روایتی معقول در میان ازدحام داده‌ها و انفجار اطلاعات است. فلسفه‌ورزی یعنی پاسداشت قدرت پرسش،

تأمل و تشخیص غایات از وسایل. استدلال خواهیم کرد که آینده تعلیم و تعلم، و شاید خود انسانیت، بسته به حفظ این ساحت تأملی است؛ ساحتی که در آن نفس اندیشیدن آزادی آور است. فلسفه، به گمان من، نه تنها باید به نقد عقلانیت نئولبرالی اهتمام جدی بورزد، بلکه باید در برابر عقلانیت الگوریتمی‌ای که می‌کوشد حدود علم و ارزش و حقیقت را تعیین کند، مقاومت و ایستادگی کند.

واژگان کلیدی: فلسفه؛ نئولبرالیسم؛ هوش مصنوعی؛ عقلانیت الگوریتمی؛ آموزش عالی؛ اخلاق؛ تفکر انتقادی؛ کالایی‌شدن



معضل محیط زیست ایران به مثابه یک بی‌عدالتی هرمونوتیکی



حسین شقاقی

(استادیار گروه پژوهشی مطالعات میان فرهنگی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

shpost58@gmail.com

گفت‌وگو، به تبع ارتباطات میان‌فرهنگی گسترده در دوران معاصر، بیش از اعصار گذشته به یک مسئله مهم بدل شده است. اقتضائات اجتماعی سبب شده است که اندیشمندان حوزه‌های مختلف علوم انسانی به گفت‌وگو همچون یک ضرورت و الزام بیان‌دیشند و در این میان فیلسوفان معاصر نیز استثنا نبوده‌اند. اندیشیدن به گفت‌وگو همچون مسئله‌ای فلسفی ابعاد مختلفی دارد و حوزه‌های مختلف فلسفی از زاویه دید خود هر یک غنای خاصی به مباحث مربوط به گفت‌وگو بخشیده‌اند. در فضای فکری ایران مباحث مربوط به فلسفه گفت‌وگو عمدتاً به لطف طرح مباحث فلسفه میان‌فرهنگی مطرح شده و در حال بسط و گسترش است و ادبیات فلسفی نسبتاً غنی‌ای را در زبان فارسی ایجاد کرده است. عمده این مباحث به تبع سرچشمه‌های فلسفه میان‌فرهنگی با ادبیات فلسفه قاره‌ای و نهایتاً فلسفه‌های غیروپایی (از جمله اندیشه‌های شرقی) شکل گرفته است. اما فلسفه گفت‌وگو و مباحث مربوط به آن، از جمله اخلاق گفت‌وگو، در فضای فکری تحلیلی نیز امروزه بسیار مورد توجه و تمرکز است و جا دارد در حوزه فکری فلسفی ایران به این دسته از مباحث بیش از پیش توجه شود. یکی از فیلسوفان معاصر تحلیلی که ایده‌های او در حوزه فلسفه و اخلاق گفت‌وگو بسیار مورد توجه

قرار گرفته است، میراندا فریکر است. از جمله ایده‌های مهم فریکر بی‌عدالتی هرمنوتیکی است. بی‌عدالتی هرمنوتیکی ناظر به ضعف و فقر زبانی در بیان تجربیات ناعادلانه افراد و تیپ‌های اجتماعی‌ای است که به علل مختلف به حاشیه رانده شده‌اند. ضعف و فقر زبانی مذکور سبب می‌شود که فرد یا تیپ اجتماعی‌ای که در معرض بی‌عدالتی و ظلم قرار گرفته است، نتواند وضع مظلومانه خود را بیان کند. اما این یگانه معضل آن فرد یا آن تیپ اجتماعی نیست، بلکه معضل بنیادی‌تر این است که آن فرد یا آن تیپ اجتماعی حتی توان این را ندارد که آن تجربه ناعادلانه را برای خودش قابل فهم کند. فریکر و فیلسوفان متأثر از او از ایده بی‌عدالتی هرمنوتیکی در حوزه‌های اخلاق مربوط به نژاد، طبقه اجتماعی، جنسیت، مهاجران و امثالهم استفاده می‌کنند. یکی از حوزه‌هایی که ایده بی‌عدالتی هرمنوتیکی در باب آن کاربردپذیر است، اخلاق زیست محیطی است. امروزه در کشور ما معضلات مربوط به محیط زیست هر روز بیش‌تر و عمیق‌تر می‌شود. اما به‌نظر می‌رسد خلاء و فقر زبانی و مفهومی سبب شده است که این معضلات عدیده و عمیق در سطح یک بحران (که یک سو به آن آگاهی سوژه به حیاتی بودن معضل است) مطرح نشود. از سوی دیگر ادبیات فلسفی غالب غربی نیز چندان در مفهومی کردن این معضل یاری‌بخش نیست و فیلسوفان محیط زیست به این ناتوانی التفات یافته‌اند. یکی از مهم‌ترین مسائل در اینجا این است که ادبیات فلسفه اخلاق به شکل سنتی ارزش اخلاقی را متمرکز بر کنشگران انسانی مطرح می‌کند و لذا طرح محیط زیست به مثابه صاحب حق و موضوع ارزش اخلاقی در این چارچوب زبانی ممکن نیست. به تبع این نکته، تجربیاتی (واقعی و ممکن) حاوی حس بی‌عدالتی و ظلم قابلیت مفهوم شدن را به زبان فلسفه اخلاق ندارند. این خلاء مصداقی آشکار از مصادیق بی‌عدالتی معرفتی به معنای فلسفی‌ای است که فریکر مطرح می‌کند. در این مقاله سعی خواهم کرد ابعاد متفاوتی از این مساله را بررسی و تحلیل کنم.

واژگان کلیدی: بی‌عدالتی هرمنوتیکی، میراندا فریکر، فلسفه گفت‌وگو، اخلاق

زیست محیطی، محیط زیست ایران.

استقبال از فلسفه اروپائی در دوره‌های قاجار و پهلوی اول: کُنت دوگوبینو – ملا لالازار، افضل‌الملک کرمانی و محمدعلی فروغی



مجید صدرمجلس

(دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تبریز)

sdaremajles@tabrizu.ac.ir

از روزگار ناصرالدین شاه قاجار، جرقه ترجمه آثار فلسفی به زبان فارسی افروخته شده و شاهد آغاز معرفی اندیشه‌های فلسفی اروپائی در آن برهه هستیم. تقریباً ۱۶۰ سال پیش، کُنت دوگوبینو از فرانسه و یک یهودی ایرانی به نام رحیم موسائی همدانی مشهور به ملا لالازار، به ترجمه فارسی رساله دکارت یعنی گفتار در روش بکاربردن عقل روی می‌آورند. اثر از زبان فرانسه ترجمه شده و با عنوان حکمت ناصریه و مجوز صادر شده از سوی شاه نامبرده، گویا به سال ۱۲۷۹ هجری قمری (معادل با ۱۸۶۲ میلادی و ۱۲۴۲ شمسی) در تهران به چاپ می‌رسد. سپس حدود چهل سال بعد (۱۳۲۱ قمری معادل با ۱۹۰۴ میلادی و ۱۲۸۳ شمسی) فردی به نام شیخ محمود با لقب افضل‌الملک کرمانی رساله گفتار در روش را از روی ترجمه ترکی عثمانی با عنوان رساله نطقی به فارسی ترجمه می‌کند. مترجم ترکی فردی است به نام ابراهیم ادهم مسعود که به سال ۱۳۱۱ قمری (معادل با ۱۸۸۵ میلادی و ۱۲۷۳ شمسی) اثر دکارت را از فرانسه به ترکی عثمانی ترجمه و چاپ می‌کند. اما ترجمه فارسی رساله نطقی نه آن زمان بلکه پس از گذشت حدود ۱۲۰ سال در سال ۱۴۰۰ شمسی، به کوشش علی اوجبی منتشر می‌گردد. سه

دهه بعد از کار افضل‌الملک کرمانی، یعنی در سال ۱۳۱۰ شمسی محمدعلی فروغی مشهور به دُکاء/الملک برای بار سوم به ترجمه گفتار در روش از زبان فرانسه برمی‌خیزد. فروغی جدای از این ترجمه، مقدمه‌ای را به قصد گزارش سیر اندیشه فلسفی از آغاز تا زمان دکارت نگاشته و ضمیمه ترجمه، به چاپ می‌رساند که بعدها با بازنگری کمی و کیفی اثر، کتاب مشهور سه جلدی سیر حکمت در اروپا را همراه با ترجمه رساله گفتار در روش درست بکار بردن عقل از دکارت به چاپ می‌رساند. اما گفتنی است که فروغی حدود یازده، دوازده سال پیش از روی آوردن به ترجمه اثر دکارت، در سال ۱۲۹۷ شمسی (معادل با ۱۹۱۸ میلادی یا پایان جنگ جهانی نخست)، به ترجمه آثاری از افلاطون به زبان فارسی اقدام کرده و آن را با عنوان حکمت سقراط به قلم افلاطون به چاپ می‌رساند. این اثر جدای از مقدمه بیست صفحه‌ای، شامل چهار اثر خطابه دفاعیه سقراط، اقريطون، فیدون و الکییادس است. سرانجام با افزایش ترجمه فارسی دو رساله توفرون و غورجیاس (گرگیاس) بدست فروغی، اثر در قالب دو جلد به همراه پنج جلسه سخنرانی فروغی در باره احوال و آراء افلاطون و با عنوان تازه حکمت سقراط و افلاطون به ترتیب طی سال‌های ۱۳۱۶ و ۱۳۲۲ شمسی، چاپ می‌شود. بررسی مقدمه‌ها در ترجمه‌های فارسی بویژه مقدمه‌های کُنت دو گوینو و محمدعلی فروغی (و البته بهره‌مندی افضل‌الملک کرمانی از مقدمه مترجم ترکی)، نشان می‌دهد که این چهره‌های فکری-فرهنگی در انجام ترجمه‌ها و معرفی فلسفه اروپائی با توجه به اندیشه‌های سقراط، افلاطون و دکارت برای ایرانیان، دغدغه‌ها و انگیزه‌های جدی در سر داشته‌اند: ۱) توجه کُنت دو گوینو به شور و شوق برخی از اهل فضل و دانش در ایران دوره ناصری به شنیدن آراء و اندیشه‌های فلسفی غربی و ذوق وی برای پاسخ دادن به ایشان با معرفی اندیشه‌های بکر و تازه دکارت؛ ۲) پیروی افضل‌الملک کرمانی از انگیزه‌های مترجم ترکی برای معرفی اندیشه‌های دکارت با توجه به احساس نیاز از بابت بازنگری مردم شرق (بویژه مردم دو کشور ترکیه و ایران) در فکر خود و جبران کمبودهای علمی-فنی؛ ۳) دغدغه فروغی از بابت جبران عقب‌مانگی فکری-اجتماعی و ضعف علمی-فنی ایران در اوایل قرن بیستم میلادی و مفید بودن اندیشه‌های سقراطی-

افلاطونی برای برطرف ساختن بخشی از کمبودها و ۴) توجه فروغی بر نیاز به بازنگری ایرانیان در روش فکری و علمی خویش با بهره‌مندی از اندیشه فیلسوفی چون دکارت.

واژگان کلیدی: فلسفه، سقراط، افلاطون، دکارت، گُت دوگوبینو، مَلا لالازار، افضل‌الملک کرمانی، محمدعلی فروغی.



هرمنوتیک معاصرت و فلسفه علوم انسانی (تأملی بر دلالت‌های دیدگاه دیلتای برای فلسفه معاصر ایران)



مالک شجاعی جشوقانی

(پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

malekmind@yahoo.com

به نظر ویلهلم دیلتای (1833-1911) از پیشگامان طرح فلسفه علوم انسانی معاصر، علوم انسانی در ادامه فرایند رهاسازی علوم از فلسفه و متافیزیک در قرون وسطی پدیدار شده، لیکن رهاسازی و جدایی واقعی علوم انسانی از فلسفه و متافیزیک، عملاً در اواسط قرن نوزدهم میلادی اتفاق افتاد. اگرچه این واقعه در برخی از محافل دانشگاهی نظیر کشور فرانسه زودتر شکل گرفت و سابقه آن به اواسط قرن هفدهم بر می گردد. پارادایم‌های معاصر در علوم انسانی از دهه 1960 میلادی به این سو، عبارت‌اند از: 1. پارادایم پوزیتیویستی که تحت تاثیر کامیابی‌های روش شناسی تجربه گرا در علوم طبیعی، به وحدت روش شناختی علوم طبیعی و انسانی قائل است 2. پارادایم هرمنوتیک، که در واکنش به پوزیتیویسم شکل گرفت و در آن عنصر «معنا» و «فهم» نقش محوری دارد. مهمترین سهم در طرح این پارادایم از آن ویلهلم دیلتای است که امروزه او را به عنوان «فیلسوف علوم انسانی» می‌شناسند چرا که عمده کار فلسفی او در جهت تحلیل معرفت‌شناسانه علوم انسانی و «تاریخ» به طور خاص است. چنان‌که

خود وی در مقدمه بر علوم انسانی، رسالت این کتاب را تثبیت اهمیت و استقلال علوم انسانی در مقابل سلطه تحمیل شده دیدگاه علوم طبیعی در تفکر فلسفی می‌داند. هانس گئورگ گادامر و پل ریکور هم متعلق به این پارادایم هستند. 3. پارادایم انتقادی، که طیفی از دیدگاه‌ها از مارکسیسم، مکتب فرانکفورت، رهیافت‌های فمینیستی و پست مدرن را در برمی‌گیرد. از این منظر، کارکرد عمده علوم انسانی، رهایی بخشی از طریق شناسایی ساختارهای سلطه است. این نوشتار ضمن واکاوی ایده معاصرت و ریشه‌های آن در تاریخ فلسفه و علوم انسانی معاصر، بر بحث فلسفه علوم انسانی به روایت دیلتای متمرکز خواهد شد و به طرح تاملاتی در باب دلالت‌های دیدگاه دیلتای برای فلسفه معاصر ایران خواهد پرداخت.

واژگان کلیدی: معاصرت، فلسفه علوم انسانی، هرمنوتیک دیلتای، ایران معاصر.



اعتبارات اجتماعی و سیالیت مؤلفه‌های فلسفه سیاسی



قدرت‌اله قربانی

(استاد گروه فلسفه، دانشگاه خوارزمی)

qorbani48@gmail.com

مکاتب مختلف فلسفه سیاسی تلاش دارند تا به پرسش‌های مهمی درباره ماهیت حکومت، انواع حکومت‌های مطلوب، شایستگی حاکمان، ساختارهای حکومت، ملاک‌های مشروعیت، مقبولیت و کارایی حکومت‌ها، انتظارات مردم از حکومت‌ها و مناسبات مردم با حکومت‌ها از منظر خود پاسخ گویند. در واقع، نوع پاسخ‌ها به پرسش‌های فوق بستگی تام دارد به نوع جهان‌بینی و انسان‌شناسی و فلسفه سیاسی‌ای که فیلسوفان از آن تغذیه می‌کنند. این تحقیق تلاش دارد از منظر ادراکات اعتباری به ماهیت این سوالات و پاسخ‌های آنها بنگرد. اعتباریات اجتماعی شامل همه امور، اصول، افکار، ساختارها و قوانین اجتماعی اعتباری است، که انسان‌ها برقرار می‌سازند و مبتنی بر نوع نیازی که انسان‌ها دارند ساخته و فعالیت می‌کنند؛ نه اینکه پیش از نیاز انسان وجود داشته باشند. نظریه اعتباریات اجتماعی نشان می‌دهد که پاسخ‌گویی منطقی به پرسش‌های فوق تحت تأثیر فزاینده متغیرهای مهمی چون زمان، مکان، فرهنگ، سنت، رسوم و عادات، طبقات اجتماعی، ذهنیات مردم، نیازها و انتظارات آنهاست. در حالیکه این متغیرها دچار سیالیت و تغییرپذیری تاریخی و جغرافیایی هستند، در نتیجه پرسش‌های مذکور فلسفه

سیاسی نیز دارای پاسخ‌هایی ثابت نیستند بلکه متناسب تغییرپذیری متغیرهای اعتباریات اجتماعی، نوع پاسخ‌ها به پرسش‌های مذکور نیز دچار سیالیت و نوسان خاص خود است. با این حال می‌توان به برخی مبانی و اصول ثابت مبتنی بر تجربه تاریخی دست یافت از جمله محوریت دانایی، فضیلت، کارآیی و مهارت، رضایت و مقبولیت مردمی، عدالت، آزادی، قانون رفاه و امنیت، زیست اخلاقی و نظایر آن در تمامی نظریات مربوط به مقولات فلسفه سیاسی است؛ اگرچه ممکن است مصادیق آنها دارای تفاوت‌هایی باهم باشند.

واژگان کلیدی: اعتباریات اجتماعی، فلسفه سیاسی، ماهیت حکومت، ساختار حکومت، مشروعیت، مقبولیت، کارآیی.



از کانت تا عابدی شاهرودی: بحران معرفت نفس‌الأمری و امکان علم حضوری

مجید زمانی

(طلبة حوزه علمیه قم؛ دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه قم)

فاطمه نظری

(طلبة سطح 4 جامعه الزهراء قم؛ دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه قم)

نوشتار حاضر در پی تحلیل نظام‌مند مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی تلقی عابدی شاهرودی از علم حضوری است. عابدی شاهرودی علم نفس به ذات خویش را بی‌واسطه، بی‌صورت و عین ذات می‌داند و بر تمایز میان «علم به خود» (حضور) و «علم به من» (حصولی) تأکید می‌ورزد. بر بنیاد این تلقی، شناسنده ذات خویش را بی‌واسطه می‌یابد و هرگونه علم به غیر ذات ناگزیر از صورت است؛ از این رو، واقعیت‌ها به دو سنخ حضوری و صورت‌مند تقسیم می‌شوند. تبیین عابدی بر چند پیش‌فرض متافیزیکی ناپیدا استوار است؛ از جمله: استقلال من از جز من، امکان علم به ذوات، و ارجاع‌پذیری علم حصولی به علم حضوری. وی با تمایز میان مراتب علم، رابطه میان حضور و حصول را به‌سان رابطه ارجاع و حکایت بازسازی می‌کند و علم حضوری را معیار نهایی واقع‌نمایی می‌انگارد. در ادامه، تفسیر عابدی از نسبت پدیدار و واقع فی‌نفسه با فلسفه کانت سنجیده می‌شود. عابدی، برخلاف کانت، بر امکان علم حضوری به واقع فی‌نفسه تأکید دارد و انسداد مسیر معرفت به واقع را نتیجه پدیدارگرایی مدرن می‌داند؛ حال آن‌که تفسیر دقیق از کانت نشان می‌دهد که وی نه منکر معرفت به خارج، بلکه قائل به امکان آن از طریق مقولات پیشینی ذهن است. مقایسه تطبیقی نشان می‌دهد که عابدی نیز در تبیین علم و واقع، ذهن را محتاج به «صورت‌های علمیه» می‌داند و از این رو، علی‌رغم نقد خود بر کانت، در نهایت به ساختاری هم‌سنخ با او چنگ می‌زند. در

بخش پایانی، پیوند بین مفهوم «نفس الأمر» با علم حضوری در اندیشه عابدی واکاوی می‌شود. وی با تفکیک میان «نفس الأمر نفسی» و «نفس الأمر رابطی»، نخستین را واقعیت فی‌نفسه و دومی را ساختار عقلانی انسان می‌انگارد و صدق گزاره را در مطابقت با این ساختارها می‌جوید. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که این تبیین از سویی گرفتار تکرار طرح‌واره کانتی در انکار دسترسی مستقیم به واقعیت فی‌نفسه است، و از سوی دیگر، با فروکاستن نفس الأمر به عقلانیت بشری، به ایدئالیسمی درونی فرومی‌غلند که از واقع‌گرایی مورد ادعای خویش فاصله می‌گیرد. بدین‌سان، عابدی شاهرودی در تفسیر علم حضوری، گرچه کوشیده است راهی به‌سوی واقع فی‌نفسه بگشاید، در تحلیل نهایی میان پدیدار و واقع، ذهن و عین و نفس الأمر و عقلانیت تفکیکی روشن و موجهی ارائه نمی‌دهد.

واژگان کلیدی: علم حضوری، علی عابدی شاهرودی، فلسفه حوزوی، معرفت‌شناسی

اسلامی، ملاصدرا

از ذهن فلسفی تا زیست فلسفی:

کاوشی پدیدارشناسانه در شکست زیست جهان فلسفه معاصر ایران

امید حامدی

(کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق)

omidphilosophy@gmail.com

فلسفه معاصر ایران در بستر دیالکتیک سنت، مدرنیته/پست مدرنیته و هویت ایرانی به سطح بالایی از تحلیل نظری و فلسفه‌ورزی رسیده است. با این حال، یکی از چالش‌های مهم این فلسفه، فاصله عمیق میان تولید نظری و تجربه عملی یا زیست فلسفی است. مفهوم زیست جهان که در فلسفه پدیدارشناسی و اندیشه‌های هوسرل و هابرماس به عنوان زمینه تجربه و زندگی روزمره انسان مطرح می‌شود، در اندیشه فلسفه معاصر ایران کمتر مورد بازخوانی قرار گرفته است. پژوهش با روش تحلیلی و تطبیقی، تلاش می‌کند تا شکاف میان نظریه و عمل در فلسفه ایرانی معاصر را واکاوی کند و دیالکتیک فلسفه غرب و جریان‌های فلسفه‌ورزی ایرانی را تحلیل نماید. فلسفه معاصر ایران، آن دیالکتیک ضروری و زایا میان سنت نظری و فلسفه عملی را متناسب با شرایط و مختصات زیست جهان ایرانی نپیموده است؛ در نتیجه، در این فاصله و فترت ایجادشده میان دستگاه‌های مفهومی و تجربه زیسته ایرانی، هنوز ترهستی‌شناسانه بایسته‌ای عرضه نشده است. بر این اساس، احیای زیست جهان فلسفی ایرانی و برقراری پیوندی ارگانیک میان آن و زندگی روزمره، می‌تواند فلسفه ایران را از وضعیت صرفاً انتزاعی و نظری برهاند و به سوی افقی از فلسفه به مثابه کنش زیسته و حکمت عملی رهنمون سازد.

واژگان کلیدی: فلسفه معاصر ایران، زیست جهان، شکاف ذهن فلسفی و زندگی واقعی، دیالکتیک سنت و مدرنیته.

بررسی نسبت و چالش‌های بین فلسفه تطبیقی و فلسفه میان‌فرهنگی در ایران معاصر



محمدحسن یعقوبیان قمشه

(استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شهید مطهری)

از جریانهای مهم فلسفی ایران معاصر، فلسفه تطبیقی و فلسفه میان‌فرهنگی هستند که در عین نقاط اتصال، چالشهایی داشته و بعضاً نگرش میان‌فرهنگی مدّعی جایگزینی برای تطبیقی است. **مسئله این پژوهش**، نسبت‌سنجی این دو گرایش و ارزیابی چالشهای آنهاست. **روش** مقایسه‌ای این پژوهش، ضمن ایجاد گفتگو میان آنها، به توصیف اجمالی در پردازش اولیه و ارائه دیدگاههای مطروحه در نسبت بین آنها از جمله شمول، تقابل و ترابط پرداخته تا در پردازش ثانویه و تحلیل، به ارزیابی نهایی دست یابد. **یافته‌ها**: حاکی از آن است که نایکسان-انگاری دو جریان در دیدگاه تقابل، شامل اشکالاتی نظیر خاستگاه غربی، ابهام ماهیتی و روشی و خودمرکزگرایی از سوی نگرش میان‌فرهنگی به فلسفه تطبیقی و در جانب معکوس، اشکالاتی نظیر اروپامحوری ذیل سنت آلمانی، فلسفه نبودن و نسبی‌گرایی را متوجه فلسفه میان‌فرهنگی نموده است. اما این دیدگاه، نقاط اتصال دو جریان را نادیده گرفته و اشکالات مطرح‌شده نیز بعضاً دارای تکافوء ادله و یا تیغ دو لبه هستند. لذا دیدگاههای شمول و ترابط در

تبیین پیدایش، تداوم و داد و ستد آنها، رهگشایی بیشتری دارند. گام بعدی، نسبت‌سنجی دو جریان با وضع فرهنگی ایران معاصر است، تا ضمن خودآگاهی و جایابی، در راستای جغرافیای چهارراهی ایران و بینانیت فرهنگی، مسیر سیاست فرهنگی مناسب را نشان دهند.

واژگان کلیدی: فلسفه، مقایسه، فلسفه تطبیقی، فلسفه میان‌فرهنگی. چالشهای فلسفه تطبیقی و میان‌فرهنگی، ایران معاصر.



گفتگوی سنت ایرانی و فلسفه معاصر: بازسازی همه‌جان‌انگاری صدرایی در پرتو نوحاسته‌گرایی



احمد عبادی

(دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه اصفهان)

a.ebadi@theo.ui.ac.ir

فائزه ناطق (کارشناس ارشد منطق فهم دین، دانشگاه اصفهان)

faezeh.nategh1379@gmail.com

مسئله همه‌جان‌انگاری و برخورداری همه موجودات از سطوح مختلف آگاهی و اراده، همواره در سنت ایرانی اسلامی محل بحث بوده و فیلسوفان به آن پرداخته‌اند. این مسأله از مباحث مهم در فلسفه صدرایی است که خوانش گویا و روشنی از آن بیان کرده است. خوانش صدرایی مبتنی بر مبانی سنتی است، اما این مسأله اکنون و در پرتو نظریه‌های مدرن، شکل و محتوای جدیدی به خود گرفته است. این بحث در مکتب نوحاسته‌گرایی، بسط و تفصیل یافته و دستاوردهای تازه‌ای به همراه داشته است. در این نوشتار، تلاش می‌کنیم به بازخوانی نوحاسته‌گراییانه دیدگاه صدرایی در خصوص همه‌جان‌انگاری بپردازیم. همه‌جان‌انگاری به این معناست که تمامی موجودات طبیعی، از جمله اشیاء، گیاهان و عناصر طبیعت، از نوعی ذهنیت یا آگاهی برخوردارند و ذهن را نمی‌توان ویژگی خاص انسان دانست. در دیدگاه نوحاسته‌گراییانه، آگاهی پدیده‌ای بنیادی اما تدریجی تلقی می‌شود که در مراتب پایین‌تر

رقیق‌تر و در مراتب بالاتر پیچیده‌تر و آشکارتر است. بر این اساس، آگاهی نه امری مستقل از ماده بلکه یکی از ابعاد درونی آن به‌شمار می‌آید. این پژوهش با تلفیق نخواست‌گرایی و همه‌جان‌انگاری صدرایی، چارچوبی جامع برای تبیین آگاهی ارائه می‌دهد. آگاهی در این نگرش، هم خاصیتی بنیادین و فراگیر در هستی است و هم به‌صورت تدریجی و نخواست‌در مراتب پیچیدگی ظهور می‌یابد. مقایسهٔ مبانی نخواست‌گرایی با اصول حکمت متعالیه، به‌ویژه تشکیک و اصالت وجود، نشان می‌دهد که هر دو رویکرد بر پیوستگی هستی و پویایی آگاهی تأکید دارند. این هم‌سویی، امکان تبیینی غیرتقلیل‌گرایانه از ذهن و پیوندی میان فلسفهٔ اسلامی و فلسفهٔ ذهن معاصر را فراهم می‌کند.

واژگان کلیدی: آگاهی، ریزپدیده، کلان‌پدیدار، همه‌جان‌انگاری، نخواست‌گرایی، حکمت متعالیه، اصالت وجود.



علامه طباطبائی و معادله علم حصولی، علم به ماهیت؛ علم حضوری، علم به وجود



سیداحمد حسینی سنگ‌چال

(استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران)

در میان فیلسوفان معاصر، یکی از کارویژه‌های علامه طباطبائی، تحلیل وی در باب علم است. دیدگاه ایشان آستن تفاسیر متعددی بوده است و گاهی این تفاسیر اندیشه ایشان را به دیدگاه سائر فیلسوفان متقدم تقلیل داده‌اند و اشکالات بی‌شماری بر نظریه ایشان وارد آمده است. نگارنده در این مقاله قصد دارد کارویژه‌های علامه در تحلیل علم را در سه حوزه مورد رسیدگی قرار دهد: بداهت تصویری و تصدیقی علم، تعریف علم حصولی و علم حضوری بر اساس علم به ماهیت و علم به وجود، حصر عقلی علم حصولی و حضوری بر اساس تعریف پیش‌گفته. نهایت تلاش نگارنده ارائه خوانشی همدل و مستند به متن از علامه است و سعی می‌کنم ضمن ارائه خوانش خویش، نشان دهم بسیاری از اشکالات وارد آمده بر نظریه علامه، حاصل خوانش نادرست از دیدگاه ایشان بوده و شواهد متنی فراوانی علیه این خوانش‌ها در دست است.

واژگان کلیدی: علم حصولی، علم حضوری، علم به ماهیت، علم به وجود، علامه طباطبائی.

تأملاتی در فلسفه اسلامی و فلسفه ایرانی: کاوشی در چیستی، خاستگاه و تأثیرات



رضا غلامی

(عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

این نوشتار با نگاهی تحلیلی به دو سنت فکری ریشه‌دار یعنی فلسفه اسلامی و فلسفه ایرانی، به بررسی خاستگاه، ماهیت، و تأثیرات آن‌ها در تاریخ اندیشه و جهان معاصر می‌پردازد. در بخش نخست، ضمن بازشناسی پیدایش عنوان «فلسفه اسلامی» در فضای ترجمه آثار یونانی به عربی و معرفی متفکران آغازین مانند کندی، فارابی و ابن‌سینا، بر ویژگی‌های متمایز این فلسفه نسبت به فلسفه یونانی تأکید می‌شود، از جمله پذیرش وحی به عنوان یکی از منابع معرفت، پیوند عقل و ایمان، و هدف‌مندی الهی در شناخت. افزون بر این، نقش مستقل و نوآور فیلسوفان مسلمان در اجتناب از تبدیل فلسفه اسلامی به الهیات صرف و در عین حال پاسخ‌گویی آن به مسائل فلسفی جدید تحلیل می‌گردد. در بخش دوم، با تمرکز بر مفهوم نسبتاً جدید «فلسفه ایرانی»، سیر تاریخی و معرفتی آن از حکمت‌های باستانی مانند زردشتی و مانوی تا حکمت‌های اسلامی همچون اشراق و حکمت متعالیه بررسی می‌شود. نقش متفکران معاصر در تفسیر و احیای فلسفه ایرانی، ظرفیت‌های فرهنگی و تاریخی ایران برای خلق فلسفه‌ای بومی، و تمایز آن با فلسفه اسلامی و مدرن غربی از محورهای کلیدی این بخش است. در پایان، مقاله بر ضرورت

بازخوانی خلاق این سنت‌های فکری تأکید دارد؛ بازخوانی‌ای که نه صرفاً بازگشت به گذشته، بلکه حرکت به سوی نظامی فلسفی و معنامدار برای پاسخ به نیازهای انسان معاصر است.

واژگان کلیدی: فلسفه اسلامی، فلسفه ایرانی، حکمت، عقل و وحی، خاستگاه فلسفه، هویت فرهنگی، فلسفه معاصر.



نقش فلسفه معاصر ایران در بازتعریف مفهوم حکمرانی و مشروعیت سیاسی

محمد اسماعیل عبداللّهی

(استادیار گروه حکمرانی فرهنگی و اجتماعی، دانشگاه تهران)

مشروعیت سیاسی یکی از مفاهیم بنیادین و حیاتی حکمرانی است که استمرار و پایداری نظام‌های سیاسی را تضمین می‌کند؛ فلسفه معاصر ایران با اتکا به آموزه‌های دینی و فلسفه سیاسی اسلامی، بازتعریفی نوین و تلفیقی از مشروعیت سیاسی و حکمرانی ارائه داده است که بر بستر عقلانیت، معنویت و عدالت استوار است. این مقاله با روش کیفی-تحلیلی و مرور سیستماتیک آثار مهم حوزوی و دانشگاهی، به بررسی مبانی نظری، مباحث فقهی و فلسفی و تطبیق آنها با تجارب حکمرانی معاصر می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که فلسفه معاصر ایران ضمن تأکید بر منشأ الهی مشروعیت، چالش‌های مدرنیته و الزامات نوین سیاسی را تحلیل کرده و چارچوب نظری عمیقی برای تحکیم مشروعیت فراهم ساخته است؛ چارچوبی که مشارکت فعال مردم و حفظ کرامت انسانی را نیز در خود جای داده است. این رویکرد به عنوان بستری مؤثر در ارتقای کیفیت حکمرانی اسلامی و مواجهه با بحران‌های مشروعیت سیاسی مطرح است و قابلیت تعمیم به سیاستگذاری‌های بومی حکمرانی اسلامی را داراست.

واژگان کلیدی: مشروعیت سیاسی؛ حکمرانی اسلامی؛ فلسفه معاصر ایران؛ عقلانیت سیاسی.

علامه طباطبائی در آینه نقد و مناظره: فلسفه اسلامی و افق‌های نو

طیبه کرمی

(عضو گروه فلسفه بنیاد دایره‌المعارف اسلامی)

علامه طباطبائی از برجسته‌ترین فیلسوفان معاصر اسلامی است که نسبت به پرسش‌ها و چالش‌های فکری زمانه خویش رویکردی انتقادی و گفت‌وگومحور داشت. بخشی از سیمای فکری او در بستر مناظره و تعامل با متفکران معاصر شکل گرفت؛ از جمله در گفت‌وگوهای معروف با هانری کربن که بر مبانی عقلانی و اعتقادی اندیشه شیعی متمرکز بود، و نیز در درس‌ها و مباحثی که با همکاری شهید مطهری در نقد فلسفه مادی و دفاع از الهیات عقلی برگزار شد و حاصل آن در *اصول فلسفه و روش رئالیسم* نمود یافت. افزون بر این، مناظرات قلمی او با عبدالجواد فلاطوری و مهدی حائری یزدی، که هر دو با سنت اسلامی و فلسفه غرب آشنایی داشتند، افق تازه‌ای از رویارویی میان عقل فلسفی اسلامی و مسائل نوین معرفت‌شناسی و منطق را گشود. این پژوهش با بازخوانی دو مناظره اخیر می‌کوشد تفاوت دیدگاه‌ها درباره منطق و روش‌شناسی فلسفی، مبانی استدلال عقلی، و مسائل بنیادینی همچون حرکت جوهری، تعریف علم، قضیه و تصدیق را نشان دهد؛ اموری که بازتابی از رویارویی سنت فلسفه اسلامی با مباحث جدید به شمار می‌آیند.

واژگان کلیدی: علامه طباطبائی؛ فلسفه اسلامی معاصر؛ عبدالجواد فلاطوری؛ مهدی حائری یزدی؛ معرفت‌شناسی و منطق؛ حرکت جوهری.

دُر یتیم یا صدف عقیم؟

تحلیل وجودشناختی «از خود بیگانگی» به عنوان مسأله‌ای در فلسفه

معاصر ایران



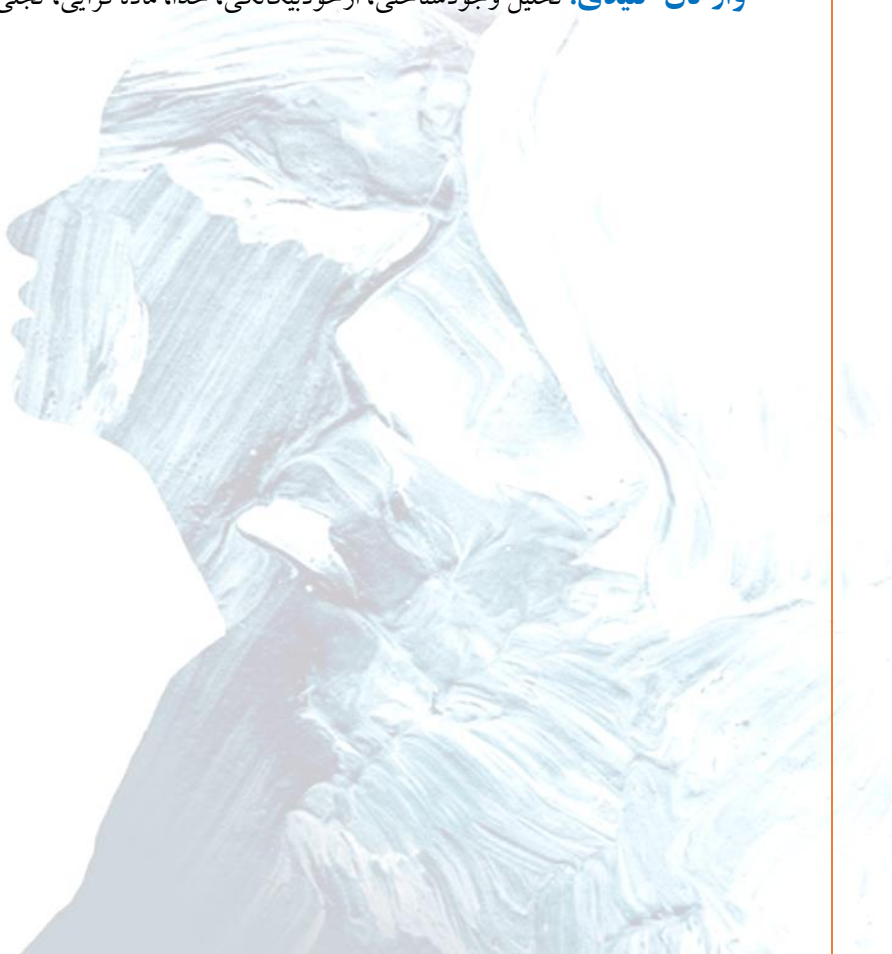
عباس قربانی

(استادیار گروه مبانی نظری اسلام و اخلاق اسلامی، دانشگاه تهران)

مسأله «ازخودبیگانگی» یا دگر خودپنداری که با تولدش در آثار اندیشمندان قرن نوزدهم اروپا که غالباً با باور ماتریالیستی، نوعی آرزواندیشی، تحلیل‌های روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی و نه برهان فلسفی عمدتاً محصول ایمان به خدا و پذیرش حاکمیت او معرفی گردید، پس از ورود به سپهر تفکر فلسفی معاصر ایران با سرنوشتی کاملاً مغایر، ناشی از بی‌ایمانی و دوری انسان از خدا تعبیر شد. منشأ این تفاوت نظر چیست؟ و نظر متفکران مسلمان ایرانی به لحاظ وجودشناختی چگونه قابل تبیین است؟ در این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و اسنادی و شیوه توصیفی-تحلیلی پاسخ این پرسش‌ها پیگیری می‌شود. طرح تقلیل‌گرایی متفکران ملحد غربی، اثبات بُعد فرامادی جهان و انسان، اثبات وجود خدا و عدم تناهی او و همچنین احاطه قیومی او در قالب وحدت شخصی اطلاقی وجود که موجب می‌شود هویت اشیاء نسبت به او رنگ ببازد

و او خود متعالی آنها را در لایه زیرین و نهاد آن تشکیل دهد، بخشی از یافته‌های این تحقیق است.

واژگان کلیدی: تحلیل وجودشناختی، ازخودبیگانگی، خدا، ماده گرایی، تجلی.



ورود فلسفه تحلیلی به ایران:

از دیالکتیک سنت و مدرنیته تا نقد پسااستعماری نفوذ فکری

وحیده صادقی (دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه علم، دانشگاه صنعتی امیرکبیر)

Vahideh100@yahoo.com

پژوهش حاضر ورود و توسعه فلسفه تحلیلی (AP) در ایران را از منظر نقد پسااستعماری تحلیل می‌کند. این فرآیند، صرفاً یک انتقال علمی نیست، بلکه تقابلی دیالکتیکی میان سنت‌های فکری بومی و هژمونی فکری غرب است. ما نشان می‌دهیم که سنت منطقی ایران (در مثنوی و کلام) بستر درونی را برای پذیرش دقت روش‌شناختی فلسفه تحلیلی فراهم ساخت. در عین حال، سازوکارهای نفوذ پسااستعماری شامل ترجمه هدفمند متون، نقش فیلسوفان تحصیل کرده در غرب و تأسیس مراکز دانشگاهی، فرآیند تثبیت آن را تسریع کردند. همچنین به این مهم می‌پردازیم که این دیالکتیک، در بستر بحران هویت فکری ایران معاصر رخ داد. در نهایت، علی‌رغم نقدهای سنت‌گرایان، فلسفه تحلیلی با بومی‌سازی ابزاری خود و تثبیت نهادی در مراکزی چون پژوهشگاه دانش‌های بنیادی (IPM)، به یک سنت فکری زنده و تأثیرگذار در ایران تبدیل شده است.

واژگان کلیدی: فلسفه تحلیلی، پسااستعمار، فلسفه معاصر، استعمار ذهن، هژمونی فکری،

مدرنیته.

دیالکتیک سنت، مدرنیته و پست‌مدرنیته در ایران معاصر:

واکاوی تعاملات و تقابل‌های گفتمانی

هادی امدادی‌فرد

(دکتری مطالعات تطبیقی ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب قم)

ha57emdadi@gmail.com

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی فرایندهای پیچیده تعامل سه گفتمان سنت، مدرنیته و پست‌مدرنیته در بستر تاریخی-فرهنگی ایران معاصر می‌پردازد. هدف اصلی مقاله، تحلیل انتقادی این مسئله است که آیا مواجهه ایرانیان با این سه پارادایم فکری به سنتزی خلاقانه انجامیده یا درگیر تناقض‌های لاینحل باقی مانده است. برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر با رویکردی متوازن، به بررسی آرا و نقدهای تمامی جریان‌های مؤثر، از اندیشمندان اصیل حوزوی مانند شهید مطهری، علامه طباطبایی، آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله مصباح یزدی گرفته تا روشنفکران دینی مانند شریعتی و سروش، و فیلسوفان سکولار و پست‌مدرن مانند ملکیان و شایگان می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که این مواجهه، اشکال چندلایه و پیچیده‌ای به خود گرفته است؛ از یک سو شاهد بازتفسیرهای خلاقانه سنت در مکتب فلسفی اصفهان و قم هستیم و از سوی دیگر، با نقدهای پست‌مدرن به هر دو گفتمان پیشین روبرو می‌شویم. مقاله در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اگرچه تنش‌های نظری میان این سه پارادایم همچنان ادامه دارد، اما قابلیت‌های بنیادین و نهفته در سنت فلسفه اسلامی، به‌ویژه در خوانش حکمت متعالیه، می‌تواند به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مشارکت‌کنندگان در یک «عقل جمعی» گفتگو محور، در جهت دستیابی به سنتزی اصیل و بومی نقش آفرینی کند، مشروط بر آنکه از تقلیل‌گرایی‌های ایدئولوژیک و غفلت از میراث غنی حوزوی پرهیز شود.

واژگان کلیدی: دیالکتیک، سنت، مدرنیته، پست‌مدرنیته، فلسفه معاصر ایران، حکمت متعالیه،

روشنفکری دینی، نقد علم دینی.

شناخت غرب؛ چگونه اندیشمندان ایرانی فلسفه غرب را فهمیده‌اند؟



سیدجواد میری

(عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی)

seyedjavad@hotmail.com

در بررسی فلسفه معاصر ایران نمی‌توان از این واقعیت چشم‌پوشی کرد که این حوزه عمیقاً و جدانشدنی با سنت فلسفی غرب درگیر است. فلسفه معاصر ایران، به معنای دقیق کلمه «معاصر»، چنین نامیده می‌شود چون طی بیش از دو قرن در گفت‌وگویی پیوسته و پویا با اندیشه‌های فلسفی غرب شکل گرفته و تحول یافته است. این تعامل صرفاً به معنای تقلید یا پذیرش بی‌چون‌وچرا نیست، بلکه فرایندی پیچیده از فهمیدن، تفسیر کردن، نقد کردن و بومی‌سازی ایده‌های غرب را دربرمی‌گیرد. هدف این مقاله بررسی این است که چگونه اندیشمندان و فلاسفه ایرانی «فلسفه غرب/اروپا» را فهمیده‌اند و این فهم چه تأثیری بر مسیر فلسفه معاصر ایران داشته است. برای پاسخ دادن به این سؤال ابتدا لازم است مروری بر چگونگی ورود فلسفه غرب به ایران و زمینه‌های اجتماعی و فکری این ورود ارائه شود. سپس با بررسی دیدگاه‌های چند تن از فلاسفه برجسته ایرانی تلاش خواهیم کرد تصویر روشن‌تری از نحوه فهم و مواجهه

آنها با فلسفه غرب ارائه دهیم. در پایان پیامدهای این تعامل و تأثیر آن بر فلسفه معاصر ایران مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: فلسفه معاصر، اندیشمندان، بومی‌سازی، تأثیر فلسفه غرب بر فلسفه معاصر ایران.



فلسفه دانشگاه در ایران



رضا ماحوزی

(استاد مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی)

mahoozi.reza@gmail.com

حکایت فلسفه دانشگاه در ایران، همچون حکایت این عنوان در دیگر کشورهای جهان، گاه با نظریه و گاه با تک مفاهیم گره خورده است. این عنوان، از آنجا که با دیگر زمینه‌های تمدنی به خصوص دولت و جامعه و صنعت و فرهنگ ارتباطی وثیق دارد، لذا همواره در نسبت با الگوهای دانشگاهی طرح شده است. از همینرو جای تعجب ندارد که چرا در ایران همچون دیگر کشورها، این عبارت در دوره‌های متعدد متناسب با تحولات سیاسی و اقتصادی و به تبع آن‌ها دانشگاهی، صورت‌های متعددی به خود گرفته است. علاوه بر این، حکایت این عنوان قبل از جنگ جهانی دوم و پس از آن، دو حکایت متفاوت است؛ حکایت نوعی گذر از بحث‌های فلسفی به بحث‌های مدیریتی و جامعه‌شناختی، که البته در دهه‌های اخیر مجدداً شاهد اقبالی به مباحث فلسفی در این حوزه هستیم. این نوشتار عطف به بازخوانی تاریخی و توصیفی این مفهوم در ایران معاصر (در فاصله سال‌های 1300 تا 1359) نشان خواهد داد که چگونه ایرانیان در ارتباط با متغیرهای فوق، دانشگاه و آموزش عالی و نقش استاد و دانشجو را مورد تأمل فلسفی و نظری قرار داده و ذیل گفتمان‌های زمانه، مباحثی را طرح کرده‌اند. به این منظور، این نوشتار به ناچار از پیشاتاریخ دانشگاه و تاریخ دانشگاه برای بیان مقصود خود در چهار

میدان «مدرنیته ایرانی» عصر رضاشاهی، توسعه گرایی دهه چهل و اوایل دهه پنجاه، توده گرایی و خیابان گرایی اواخر دهه چهل و تمام دهه پنجاه، و رستاخیز علمی و فرهنگی ایران در سال‌های پایانی حکومت پهلوی بهره برده است.

واژگان کلیدی: دانشگاه، فلسفه دانشگاه، ایران، آموزش عالی، مدرنیته ایرانی، آزادی آکادمیک، توسعه، نه شرقی و نه غربی.



بحران معرفت‌شناختی در حقوق عمومی ایران: تحلیلی تبارشناسانه از دوگانگی میان کشف حقیقت و نسبی‌گرایی



آیت مولایی

(دانشیار گروه حقوق، دانشگاه تبریز)

amulaee@tabrizu.ac.ir

داود کاظمی (دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه تبریز)

dkazemi@tvu.ac.ir

پژوهش حاضر بحران حقوق عمومی ایران را نه محصول ضعف نهادی یا تقابل سنت و مدرنیته، بلکه ریشه در یک دوگانگی عمیق معرفت‌شناختی می‌داند. این شکاف میان دو رویکرد متعارض در شناخت حق وجود دارد: رویکرد حقیقت‌محور (Realist) که حق و عدالت را واقعیاتی عینی و قابل کشف (از طریق عقل یا وحی) می‌داند و قانون‌گذاری را تطبیق با حقیقتی پیشینی می‌شمارد؛ و رویکرد ساخت‌محور (Constructivist) که حق را برساخته‌ای انسانی مبتنی بر قرارداد، ارادهٔ سیاسی یا مصلحت می‌شمارد. این مقاله با روش تحلیلی-انتقادی و تبارشناسانه نشان می‌دهد که نظام حقوقی ایران در سطح نظری به پارادایم حقیقت‌محور (کشف احکام الهی) متعهد است، اما در عمل و در مواجهه با حکمرانی مدرن، به منطق ساخت‌محور

(مصلحت گرایی) تکیه می کند. این تضاد، خود را در تعارض نهادی میان سازوکارهایی چون شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام نمایان می سازد. نتیجه آنکه بسیاری از بحران های مشروعیت و انسدادهای حقوقی، بازتاب همین دوگانگی است و برون رفت پایدار نه در اصلاحات جزئی، بلکه در انتخاب آگاهانه و التزام به یک مبنای معرفت شناختی منسجم نهفته است؛ امری که پیش شرط استقرار یک نظام حقوقی باثبات و عقلانی محسوب می شود.

واژگان کلیدی: معرفت شناسی حقوق، حقیقت محوری، ساخت محوری، دوگانگی معرفتی، بحران بنیادها، حقوق عمومی، ایران معاصر.



بررسی تطبیقی فلسفی هوش مصنوعی و هوش انسانی از منظر فلسفه اسلامی و فلسفه غرب

نیما نوروزی

(سطوح عالیّه حوزه علمیه قم)

این مقاله به بررسی تطبیقی هوش مصنوعی و هوش انسانی از منظر فلسفی می‌پردازد. با مرور ساختار و عملکردهای هر دو نوع هوش، تفاوت‌های بنیادین آنها در زمینه آگاهی، اراده، اخلاق و دریافت‌های انسانی تحلیل می‌شود. هوش مصنوعی با اتکا به داده‌ها و الگوریتم‌ها قادر به انجام عملیات پیچیده، تحلیل داده و تصمیم‌گیری محدود است، اما فاقد ویژگی‌های ذاتی انسان مانند خودآگاهی، اختیار و احساسات است. در مقابل، هوش انسانی نه تنها مبتنی بر دریافت‌های حضوری و عقل فعال است، بلکه شامل ابعاد اخلاقی و ارادی نیز می‌شود که هوش مصنوعی فاقد آنهاست. این مقاله همچنین دیدگاه‌های فلسفه غرب و فلسفه اسلامی را درباره ماهیت هوشمندی و نقش عقل، اراده و اخلاق در انسان بررسی می‌کند. نتایج نشان می‌دهد که هوش مصنوعی، هرچند در برخی عملکردها شبیه انسان عمل می‌کند، اما نمی‌تواند جایگزین هوش انسانی با همه ابعاد فلسفی و وجودی آن باشد. بنابراین، توسعه فناوری‌های هوش مصنوعی باید با توجه دقیق به این تفاوت‌ها و محدودیت‌ها همراه باشد. این مطالعه بر اهمیت فهم عمیق‌تر ماهیت هوش و بُعد فلسفی آن تأکید دارد تا زمینه‌ساز پیشرفت‌های مسئولانه و اخلاقی در حوزه هوش مصنوعی گردد.

واژگان کلیدی: هوش مصنوعی، هوش انسانی، عقل فعال، اراده آزاد، آگاهی، نظریات اخلاق.

طبیعت‌گرایی پنهان: خوانش طبیعت‌گرایانه از متافیزیک نقلی میرزای اصفهانی

محمدحسین کلاهی

(دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران)

این مقاله به بررسی یک نوع طبیعت‌گرایی متناقض‌نما می‌پردازد که در تفکر میرزای اصفهانی (د. ۱۳۲۵ش)، بنیان‌گذار مکتب کلامی تفکیک، یافت می‌شود. مراد از «طبیعت‌گرایی» دیدگاهی نیست که تمام واقعیت‌ها را طبیعی می‌داند؛ بلکه منظور، رویکردی است که تلاش می‌کند پدیده‌ها را به شیوه‌ای طبیعی تبیین کند. میرزای اصفهانی در فلسفه طبیعی خود رویکردی از نوع دوم را در پیش می‌گیرد. بنا بر برخی خوانش‌ها، او معتقد است که تمامی ماهیات عینی، حقیقتی طبیعی دارند و از یک ماده واحد تشکیل شده‌اند. در واقع، تنها حقائق غیر مادی عبارت‌اند از: خدا و فعل او که در قاموس میرزا از این فعل به «نور» تعبیر می‌شود. از سویی دیگر، وجه تمایز اندیشه او در روش‌شناسی است: او برای اثبات طبیعی بودن این حقایق، به جای استدلال‌های فلسفی، به نصوص و روایات شیعی استناد می‌کند. این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی و تحلیل محتوای متون، به بررسی این «طبیعیات نقلی» می‌پردازد. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که این نوع از طبیعت‌گرایی که تکیه بر متون دینی دارد، پدیده‌ای کم‌سابقه بوده و نیازمند توجه و بررسی بیشتر است. همچنین، می‌تواند تصور ما از مکتب تفکیک را دستخوش تغییر قرار دهد.

واژگان کلیدی: طبیعت‌گرایی، طبیعیات نقلی، ماء بسیط، مکتب تفکیک، میرزا مهدی اصفهانی.

بازخوانی فلسفی حقیقت انسان:

تحلیل تطبیقی دیدگاه هگل و اندیشه‌های فلسفی کریم مجتهدی

صالح باغ شیرین

(استاد حوزه و دانشگاه، مدیر حوزه علمیه امام صادق علیه السلام باغ ملک)

انسان به عنوان موجودی آگاه و خودآگاه، همواره در کانون تأملات فلسفی قرار داشته است. مسئله‌ی حقیقت انسان، به‌ویژه در فلسفه‌ی جدید، پیوندی بنیادین با مباحث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و تاریخ دارد. در این میان، هگل با طرح مفهوم «روح» (Geist) به منزله‌ی تحقق تاریخی حقیقت انسان، نگرشی نظام‌مند به خودآگاهی بشری ارائه می‌کند. از سوی دیگر، کریم مجتهدی، به عنوان یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان معاصر ایرانی و شارح اندیشه‌های فلسفی غرب، به‌ویژه هگل، تلاشی در جهت بازخوانی فلسفی این مفهوم از منظر فرهنگ اسلامی-ایرانی دارد. پژوهش حاضر با رویکرد تحلیلی-تطبیقی، به بررسی تطور مفهوم حقیقت انسان در دستگاه فلسفی هگل و تحلیل انتقادی بازتاب این اندیشه در آثار فلسفی کریم مجتهدی می‌پردازد. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که هرچند هر دو متفکر در پذیرش «خودآگاهی» به عنوان عنصر محوری حقیقت انسان مشترکند، اما تفاوت در مبانی متافیزیکی و غایت‌شناختی آن‌ها، دو نوع نگاه متفاوت به انسان را پدید می‌آورد: هگل حقیقت انسان را در «تاریخ و عقل کلی» جست‌وجو می‌کند، در حالی که مجتهدی با تأثیرپذیری از حکمت اسلامی، به جنبه‌ی وجودی و درونی انسان در نسبت با حقیقت مطلق نظر دارد.

واژگان کلیدی: حقیقت انسان، هگل، کریم مجتهدی، روح مطلق، فلسفه تطبیقی.

فهم غرب؛

چگونگی مواجهه متفکران ایرانی با فلسفه غرب



سید جواد میری

(استاد پژوهشگاه علوم اجتماعی و مطالعات فرهنگی)

seyedjavad@hotmail.com

فاطمه احمدی

(استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه لرستان)

ahmadi.f@lu.ac.ir

فلسفه معاصر ایران حاصل بیش از دو قرن تعامل مستمر، چندلایه و پیچیده با سنت فلسفی غرب است. این تعامل هرگز صرفاً تقلید یا اقتباس منفعلانه نبوده است؛ بلکه به عنوان فرآیندی از فهم، نقد، بازسازی و بازسازی مبتنی بر سنت در سنت فلسفی جهان اسلام آشکار شده است. مواجهه بین فیلسوفان ایرانی و اندیشه غربی - از طریق ترجمه آثار فلسفی، تحصیلات دانشگاهی در دانشگاه‌های اروپایی و گنجاندن موضوعات فلسفی جدید در مؤسسات آموزشی ایران - افق جدیدی را برای بررسی مجدد مفاهیم بنیادی مانند عقل، آزادی و اصالت گشود. از سوی دیگر، این تبادل فلسفی، متفکران ایرانی را قادر ساخته است تا افق‌های مفهومی جدیدی را کشف کنند و روش‌های تحلیلی و قاره‌ای متنوعی را اتخاذ کنند. این امر روحیه

نقد و بحث فلسفی را تقویت کرده است. چهره‌های برجسته‌ای - مانند علامه طباطبایی، سید حسین نصر، مهدی حائری یزدی، عبدالکریم سروش، مصطفی ملکیان و رضا داوری اردکانی - از ابزارهای مفهومی غربی برای بازخوانی انتقادی میراث سنت حکمت استفاده کرده‌اند و آن را مطابق با نیازهای معاصر بازسازی کرده‌اند. این فرآیند منجر به سنت‌های فلسفی نوآورانه‌ای شده است که هم به بحران‌های دنیای مدرن پاسخ می‌دهند و هم ریشه در بافت تاریخی و فرهنگی ایران دارند. با این وجود، چالش‌های جدی نیز پدیدار شده‌اند. تقلید سطحی از ایده‌های غربی بدون پایه‌های فلسفی محکم، در برخی موارد باعث گسست از سنت و تضعیف ریشه‌های فکری شده است. پذیرش غیرانتقادی مفاهیم مدرن، خطر بیگانگی فرهنگی و فرسایش اصالت را به همراه دارد و منجر به بحران‌های پیچیده هویتی می‌شود. تسلط عقل ابزاری - جدا از بافت تاریخی و زبانی آن - می‌تواند منجر به جابجایی فکری و فرهنگی شود. مسیر پیش رو مستلزم تعامل فلسفی مداوم با غرب به شیوه‌ای انتقادی، تحلیلی و گزینشی است - تعاملی که منابع نظری فلسفه غرب را بدون به خطر انداختن استقلال فکری در بر می‌گیرد، گفتگو با سنت را تعمیق می‌بخشد و یک نظام فلسفی پویا را پرورش می‌دهد. چنین نظامی باید به مسائل جهانی و معاصر بپردازد و در عین حال در ارتباط ارگانیک با زبان، حافظه تاریخی و ساختارهای فرهنگی ایران باقی بماند. به این ترتیب، گفتگو با غرب به جای اینکه عامل وابستگی یا بیگانگی باشد، به منبعی برای غنی‌سازی فکری، نوسازی مفهومی و تاب‌آوری هویت تبدیل می‌شود.

واژگان کلیدی: سنت حکمت، سنت فلسفی اسلامی، عقل ابزاری، فلسفه دین، بازسازی مبتنی بر سنت.

«جرات اندیشیدن داشته باش!»

کانت در ایران



شهین اعوانی

(استاد فلسفه، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران)

shahinaawani@gmail.com

ایران از منظر کانت: کانت می گوید: «شراب شیراز باید لذیذترین شراب جهان باشد. از دوستان شیرازی که به این شراب دسترسی دارند، تقاضا می کنم جرعه ای هم برای ما ارسال کنند.» مقایسه مردم ایران با سایر ملل: اگر اعراب اسپانیایی های شرق باشند، و ژاپنی ها انگلستان آسیا، ایرانیان فرانسویان آسیا هستند. آنها شاعرانی نیک، مردمانی مودب و با طبع و ذوق و ذائقه ای عالی دارند... خلق و خوی شاد بانشاط و مسرور ایرانیان به آنها اجازه می دهد که تا حد زیادی تفسیری با مسامحه از قرآن داشته باشند. در آثار فلسفی ایران نام کانت برای اولین بار در بدایع الحکم برده شده است. این کتاب پاسخ حکیمانه ملاعلی زنوزی- مشهور به «مدرس» و «حکیم مؤسس»- به ۷ سؤال بدایع الملک میرزا از شاهزادگان قاجار است که در سال ۱۳۱۴ قمری (۱۳۳ سال پیش) در تهران منتشر شده است. در مقاله به اختصار این هفت سؤال طرح می شود. نکته ای که به موضوع مقاله مرتبط است آن است که آقاعلی مدرس در پاسخ به سؤال هفتم، اشاراتی مختصر و محدود به آرای فیلسوفان جدید غرب از جمله رنه دکارت و ایمانوئل

کانت دارد. مرحوم ابوالحسن شعرانی هم در کتاب فلسفه اولی یا مابعدالطبیعه اشاراتی به بحث مقولات فاهمه کانت دارد. در مقاله و سخنرانی ام یادی از زحمات مرحوم استاد کریم مجتهدی و تلاش بی شائبه ایشان در فهم درست دانشجویان فلسفه از متون کانتی، مطرح می شود.

واژگان کلیدی: کانت، مردم ایران، فلسفه، اندیشیدن.



آموزش فلسفه اخلاق در ایران؛ دیروز، امروز و فردا



مهدی اخوان

(دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی)

makhavan77@gmail.com

اگر اخلاق را از پایه‌های توسعه و رشد در هر جامعه‌ای بدانیم، جدی گرفته شدن آموزش آن علاوه بر رسمیت یافتن می‌تواند به روند رشد و تربیت افراد و جامعه کمک کند. آموزش فلسفه اخلاق نه لزوماً به هدف اخلاقی‌تر کردن افراد و جامعه، بلکه بیشتر به منظور تعمق در باب مفاهیم و اصول اخلاق و ترویج رفتار متأملانه در اخلاق امری است ضروری. در گذشته ایرانیان اخلاق را از خلال متون دینی، داستان‌ها و متون ادبی و عرفانی و شخصیت‌های اساطیری و فتوت‌نامه‌ها می‌آموختند. هر چند متون فلسفی همچون تهذیب‌الأخلاق ابن مسکویه و اخلاق ناصری و نیز معراج السعاده تدوین شد، اما سنت آموزش حکمت عملی و خصوصاً جنبه‌های نظری اخلاق در رقابت با شریعت و فقه به محاق رفت. (هر چند پاره‌ای مباحث فرااخلاقی در کتب اصول فقه به مناسبت بحث الفاظ به نحوی عمیق و البته پراکنده جای گرفته بود). در دوره معاصر با نگارش مقاله ادراکات اعتباری کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبائی اخلاق‌شناسی معاصر ایران جانی دوباره گرفت. در پی این مقاله و مناقشات ناظر به

آن، مباحث فلسفه اخلاق مرتضی مطهری و دروس فلسفه اخلاق محمدتقی مصباح و نیز کتاب دانش و ارزش نیاز به آموزش و مباحثات آکادمیک و حوزوی در قلمرو اخلاق را ایجاد کرد. تا آنکه در دهه‌های اخیر با توسعه، تدوین و تأسیس شاخه‌های مختلف فلسفه در دانشگاه، فلسفه اخلاق نیز به جمع رشته‌های رسمی آموزشی پیوست. مجلات و همایش‌های گوناگونی در حوزه فلسفه اخلاق (حتی تشکیل دانشکده‌ها و گروه‌های اخلاق پزشکی) راه اندازی شد. حجم وسیعی از کتب و مقالات در زمینه فلسفه اخلاق در این سالها ترجمه و تألیف شد. فیلم‌های سینمایی درخشانی، نه صرفاً به قصد موعظه و تبلیغ، بلکه با موضوعات اخلاقی تفکربرانگیز ساخته شد. اکنون در پی نیازهای گوناگون جامعه ایرانی به مباحث نظری در حوزه اخلاق، نیازی مضاعف و بیش از پیش به آموزش و پژوهش شاخه‌های گوناگون اخلاق کاربردی هم در سطح مدارس و در قالب فلسفه برای کودکان و نوجوانان و نیز در سطح تحصیلات تکمیلی در آینده احساس می‌شود. موضوع دیگر در آموزش اخلاق و فلسفه اخلاق، کمک‌ها و مخالفت‌هایی است که این رشته در جامعه ایران از سوی روانشناسی، آموزه‌های دینی-فقهی و حقوق و قانونگذاری می‌تواند دریافت کند. استخراج و استنباط از ذخیره فرهنگی ایرانی در زمینه اخلاق می‌تواند یکی از اصلی‌ترین تلاش‌ها در این زمینه باشد. در این جستار ضمن اشاره به تاریخ و وضعیت امروز آموزش فلسفه اخلاق در ایران به آسیب‌ها و موانع این امر می‌پردازیم. این مسئله نیز اهمیت نظری دارد که آیا آموزش فلسفی اخلاق می‌تواند به نسبی‌گرایی و شکاکیت در زمینه اخلاق بینجامد؟ از سویی اگر بپذیریم که «جهانی فکر کنیم و محلی عمل کنیم» باید جامعه ایرانی را با پیشرفت‌های نظری و فلسفی اخلاق پژوهی آشنا کنیم و از سوی دیگر هم به مسائل بومی و خاص این دوره اینجایی-اکنونی خودمان آگاه کنیم تا بتوانیم مشکلات «خودمان» را رفع و رجوع کنیم. باید به نحوی نظام‌مند و مرتب مسئله‌های خودمان را رصد کنیم و راه‌حل‌های علمی برای آنها پیش نهیم.

واژگان کلیدی: آموزش فلسفه اخلاق، اخلاق کاربردی، آسیب‌شناسی، ایران.

نظریه عدالت سعدی؛

پادزهری بر حاکمیت الگوریتمی و فروکاستن آدمی به حیات برهنه



علی پاشا عبداللهی

(دانشگاه منچستر، انگلستان)

ali.abdollahi@alumni.manchester.c.uk

در عصری که حاکمیت از طریق منطق سایبرنتیک و پیش‌بینی الگوریتمی اعمال می‌شود، قدرت دیگر تنها «رژیم حقیقت» (فوکو) را تعریف نمی‌کند بلکه خود «پارادایم عقلانیت» را -یک مبنای متافیزیکی چهارگانه که شرایط امکان تجربه و گفتمان را فراهم می‌آورد- بنیان می‌نهد. این پارادایم از طریق «حکم نامفهومی» عمل می‌کند: «دیگری» را نه صرفاً خطا کار که «غیرعقلانی» می‌پندارد. در جهان معاصر، مناطق استثنای آگامبن دیگر از طریق تعلیق قانون خلق نمی‌شوند، بلکه از راه امتیازدهی ریسک الگوریتمی تولید می‌گردند. بی‌خانمانی که به دلیل «امتیاز اعتباری پایین» از مسکن محروم شده و کودک فلسطینی که هدف «ضربات جراحی دقیق» قرار گرفته، هر دو به «حیات برهنه» (آگامبن) فرو کاسته شده‌اند -نه از طریق استثنای حقوقی، بلکه از طریق استثنای معرفت‌شناختی: آنان «غیرعقلانی» تلقی شده‌اند. در برابر این منطق طرد، نظریه عدالت سعدی یک پادزهر فلسفی عرضه می‌کند. این نظریه بر معرفت‌شناسی دوپایه‌ای استوار است: نه تنها معرفت تجربی-حقوقی بلکه بنیادین‌تر از آن،

معرفت عاطفی - «رنجور شدن از محنت دیگری» - که در «عالم خیال» فلسفه اسلامی ریشه دارد. این معرفت عاطفی - نفسانی فراموش شده را در ردای فضیلتی معرفت شناختی تعریف می کنیم که امکان انتزاعی سازی انسان به داده را از بنیاد باطل می سازد. چون عدالت با «همدردی گرم» - با شناخت از راه احساس رنج دیگری - آغاز می شود، پیش از هر محاسبه ریسکی، یک التزام وجودی شکل می گیرد که امکان طرد «دیگری» را از میان برمی دارد. این گفتار با به کارگیری چارچوب «پارادایم عقلانیت» به تحلیل انتقادی نشان می دهد که چگونه حاکمیت الگوریتمی - که خود را به منزله «عاری از متافیزیک» عرضه می کند - در واقع یک پارادایم عقلانیت هژمونیک است که از طریق منطق خودپنهان سازی عمل کرده و «دیگری» را به حیات برهنه فرو می کاهد. نظریه سعدی، با رد «کوری» ملکه عدالت و جایگزینی آن با «همه بینی»، با رد «بی طرفی» و جایگزینی آن با «طرفداری عام»، و با رد «محاسبه» به منزله مبنای عدالت و جایگزینی آن با «ادراک همدلانه»، ابزارهای مفهومی برای مقاومت در برابر خشونت معرفتی حاکمیت الگوریتمی فراهم می آورد - ابزارهایی که می توانند شکستگی های فهم معاصر ما از عدالت را، چون طلا در هنر کینتسوگی، ترمیم کنند.

واژگان کلیدی: حاکمیت الگوریتمی، پارادایم عقلانیت، نظریه عدالت سعدی، معرفت شناسی عاطفی، حیات برهنه، جورجو آگامبن، میشل فوکو، مدیریت ریسک، منطق طرد.

تحلیل نگاه فلسفی هدایت به انسان در مجموعه سایه روشن



ابراهیم رنجبر

(استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز)

Ranjbar87@gmail.com

صادق هدایت از نویسندگان پیشرو ادبیات معاصر ایران است. او با مکتب‌های فلسفی، ادبی، روان‌کاوی و همچنین با شاهکارهای ادب روایی قرن 19 و اوایل قرن 20 اروپا آشنایی بسیاری داشت و برای نوشتن داستان، از آن‌ها بهره‌های فراوان برد. تأثیرات آن مکتب‌ها و آثار را در داستان‌های او می‌توان یافت و نشان داد. مجموعه «سایه روشن» که در سال 1312 ش. منتشر شده است، نشانه‌هایی از آن مکتب‌ها را در خود دارد. هدف این نوشته نشان دادن نگاه فلسفی هدایت به انسان در این مجموعه است. روش تحقیق، تحلیلی توصیفی است. نتایج مطالعه نشان می‌دهند که تأثیر رمانتیسم بیش از مدرنیسم است. انسان در کانون توجه و حادثه قرار دارد. شخصیت‌ها حساس و آسیب‌پذیرند. احساس تنهایی که حالتی روانی - فلسفی است، به صورت تنهایی اجتماعی خود را نشان می‌دهد و در نتیجه شخصیت در تعارض شدید با جمعه قرار می‌گیرد و بر اثر فشارهای محیط به Ex-ist یا شوریدگی و خروج از خویش می‌انجامد و بر اثر تنشی که ایجاد می‌شود، داستان فضایی غم‌آلود دارد.

واژگان کلیدی: صادق هدایت، سایه روشن، احساس تنهایی، ادبیات معاصر ایران

معنای پیشامفهومی معاصرت فلسفه

وحید احمدی

دکتری فلسفه غرب، دانشگاه تهران

ahmadi.vahid@ut.ac.ir

معاصرت فلسفه به چه معنا است و برای فلسفه چه اهمیتی دارد؟ این پرسش پس از بحث درباره فهم خودآگاهی دوران مدرن از خویشتن، پرسشی بی‌اندازه مهم است. هابرماس فیلسوف آلمانی، هگل را نخستین فیلسوفی می‌داند که به دوران مدرن خودآگاه می‌شود و فرآیند جداافتادن دوران مدرن از القای ارزش‌های گذشته را به سطح مسئله‌ای فلسفی برمی‌کشد. این خودآگاهی از عصر خود، در فلسفه هگل همان فهم فلسفی دوران معاصر هگل یعنی عصر پویای مدرن بود. کانت در این میان همچون نیایی آغازین، اگرچه با تلقی فیلسوف به عنوان داور فرهنگ، گامی مهم در بیان فرآیند مدرن‌شدن (از اواخر سده‌های میانه به این سو) برمی‌دارد، اما با این حال این هگل است که بحران اطمینان دوران مدرن از خود را به نحو حادّ در سطح فلسفه مورد بحث قرار می‌دهد. با این حال فلسفه کانت با نظر به برخی مباحث فلسفه معاصر از جهاتی دیگر اهمیت خود را نشان می‌دهد. فاصله میان کانت و هگل در فهم دوران مدرن را نمی‌توان با گامی قاطع و با یک جهش پیمود. اگرچه هگل بیش از باقی فیلسوفان، مشکل خوداطمینان‌جویی در دوران مدرن را مطرح می‌سازد، اما ابتدا این کانت بود که نسبت فلسفه با دوران را در فضای منعطف نادانی دانسته و پیشامفهوم مطرح ساخت. توجه دوباره ما به «استعاره انقلاب کپرنیکی» در این فلسفه، به‌خصوص در آراء فیلسوفانی چون هانس بلومبرگ در این باره، راهی را برای درک ما نسبت به پیشامفهوم طلوع مدرنیته در کانت می‌گشاید. فلسفه به‌عنوان دانشی که کانت موضوع آن را کهن‌تر از ریاضیات و علوم طبیعی

می خواند، با تأخیری نسبت به این دو، در سده هجدهم انتظار آن را می کشید که به راه مطمئن دانش گام بگذارد. سخن کانت در تاریخ خرد ناب و نیز بر ساختن ترکیب مابعدالطبیعه آینده، تصویری از فلسوفی است که با شامه خود در تاریخ فلسفه گام بر می دارد. احتمالاً کانت با نام بردن از کپرنیک در مقدمه بر ویراست دوم *سنجش خرد ناب*، نخستین فیلسوفی بود که نسبت فلسفه با دانش های دیگر را می اندیشید، با این حال، این بار نه مانند حکمای قدیم از منظری ایستا، بلکه از منظری پویا و رو به آینده. بدین ترتیب گویی کار فلسفی در کانت تمهید مقدماتی برای تاب آوردن فرارسیدن فلسفه آینده است. این معاصرت بدان نحو که در وهله نخست به ذهن متبادر می شود، به معنای تقلید فلسفه از علوم دیگر نیست. به جای آن، فلسفه می بایست زبان عام و پیشینی اندیشیدن را مانند یک الگو کشف کند. این زبان در مرحله ای پیشامفهومی، همان استعاره انقلاب کپرنیکی است که مانند اخگری در فلسفه کانت به میان می آید و بعدها نیز در اندیشه او به خاموشی می رود.

واژگان اصلی: معاصرت فلسفه، ایمانوئل کانت، هگل، انقلاب کپرنیکی، خودآگاهی مدرن